

این حرف‌ها شاید تکراری باشند

● سعی کن توانایی‌ات را برای کنار زدن نگرانی‌ها و ناراحتی‌ها تقویت کنی تا «تمرکز ذهنی» ات را در کلاس افزایش دهی.

● در کنار فعالیت‌های درسی، از «تفریح» و «ورزش و سلامت جسمانی» ات غافل نشو. بدن سالم و با نشاط، روحیه‌ات را تقویت می‌کند.

● درباره‌ی معلمانست درست بیندیش و سعی کن نسبت به آن‌ها «احساس مثبت» داشته باشی.

● اگر مطلبی را چند بار خواندی و نفهمیدی، نگران و ناامید نشو. یادداشت باشد آدم‌های موفق، با «پشتکار» ند.

● به «نکته‌های کلیدی» معلمان گوش کن. بعضی از معلمان، نکته‌های اصلی را روی تخته‌ی کلاس می‌نویسند. چشم از آن بردار.

● مطالب درسی را در همان روز تدریس مطالعه کن. ماهی را همان روز که صید کردی، بپز و بخور.

● «یادداشت‌برداری» از درس معلمان، نشان می‌دهد که توضیح آن‌ها را به درستی فهمیده‌ای. سعی کن بر قدرت و سرعت انتقال مفاهیم ارائه شده از سوی معلمان روی کاغذ، بیفزایی.

نگرانی در چشمانش موج می‌زد و صدایش می‌لرزید: «نمی‌دانم چه بر سرم آمده! هر چه می‌خوانم نمی‌فهمم. پارسال این طور نبود...»

شاید این تجربه‌ی تلخ برای تو هم به وجود آمده باشد. دلم می‌خواهد به چند نکته‌ی اساسی درباره‌ی مدیریت درس خواندن و شیوه‌ی صحیح یادگیری اشاره کنم. این حرف‌ها شاید تکراری باشند، اما باور کن رموز موفقیت در تحصیل همین‌هاست:

● درباره‌ی «اهداف» خود فکر کن. بعد اهداف بزرگ را به اهداف کوچک‌تر تقسیم کن تا رسیدن به آن‌ها ممکن باشد. آدم بی‌هدف به جایی نمی‌رسد.

● قبل از هر درس جدید، «پیش مطالعه» کن و اگر ابهاماتی برایت پیدا شد، روی کاغذ یا کنار کتاب درسی‌ات بنویس تا بعداً بررسی.

● با آمادگی در کلاس حاضر شو و اجازه نده گرسنگی و مزاحمت هم کلاس‌ها، مانع تو در «گوش دادن فعال» به درس‌های معلم شوند.

● اگر احساس نیاز کردی و دیدی مطالبی که معلم توضیح داد، برای روشن نیست، خجالت نکش و برای درک بهتر «سؤال کن».

«گفت‌وگوی

علمی» با

هم کلاسی‌هایی

که انگیزه‌ی پیشرفت

بالایی دارند، بهترین

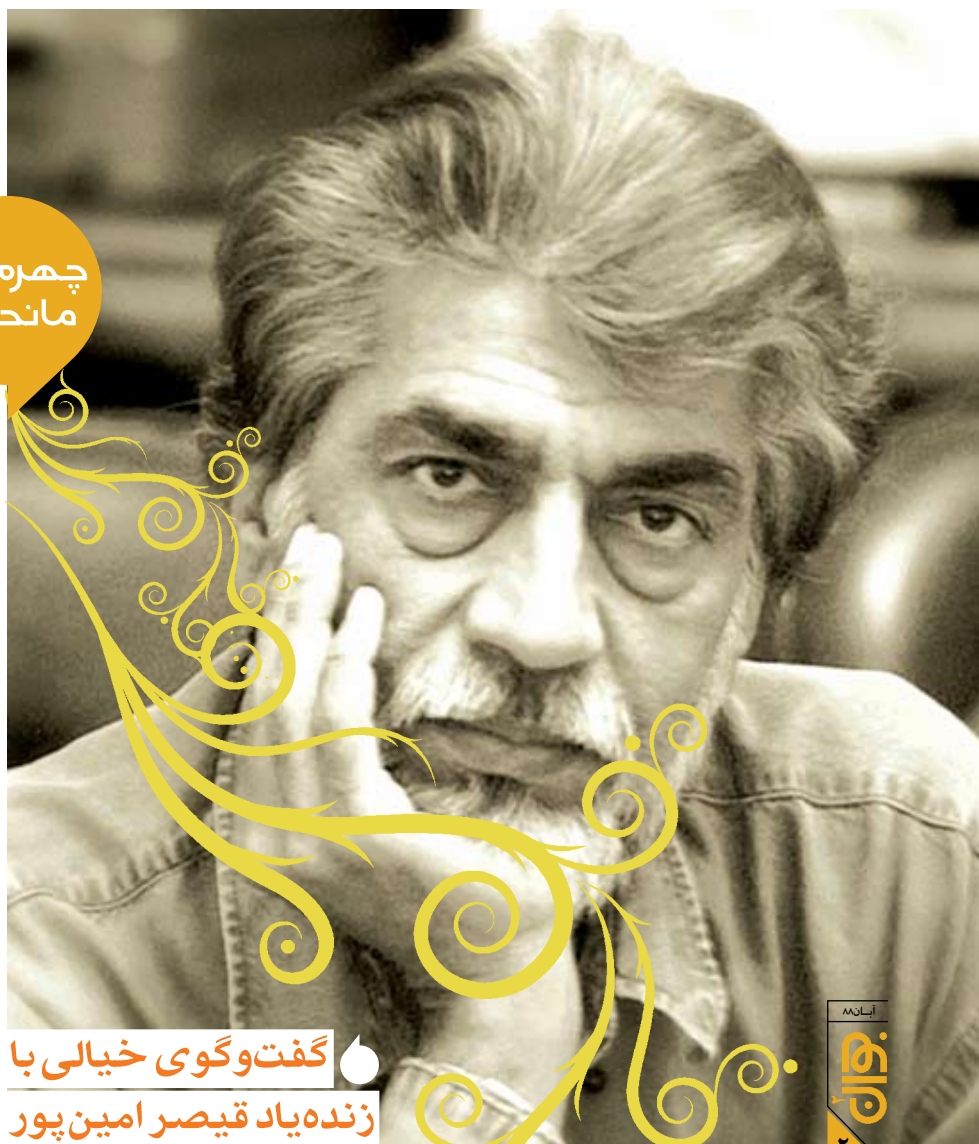
فرصت برای یادگیری عمیق

است و...

●●●

دوست جوانم! حرف‌هایم طولانی شد. خوش‌حالم که در این شماره، نتایج مسابقه‌ی «سی‌امین بهار» اعلام می‌شود و به تدریج، آثار برگزیده، چاپ و هدایای پدیدآورندگان آن‌ها نیز ارسال می‌شود. منتظر آثار، نامه‌ها و تماس‌های تلفنی‌ات هستیم. تا شماره‌ی بعد خداحافظ!

گفت‌وگو / نصراله دادار / ۳۹
مشق نوشتن / جعفر ربانی / ۴۲
فناوری‌های نو / مهدی شیرزاد / ۴۴
از شعر بیاموزیم / مهدی الماسی / ۴۶
جدول / اصغر ندیری / ۴۸



گفت‌وگوی خیالی با
زنده‌یاد قیصر امین‌پور

یک نفس آواز آواز

● اول

روزگاری است در سرزمین ما، سنت نیکویی پاگرفته است؛ سنتی که ستارگان عرصه‌های هنر، ادبیات و فرهنگ راه که چشم و دل تاریخ و زمان و مردم به نیکی آن‌ها را شناخته است، باز می‌شناسد و با نام «چهره‌های ماندگار» از این سرافرازان سرزمین پارسیان تقدیر می‌کند. سرافرازانی که با ثمره‌های ثمین جان خویش، بر سینه‌ی حقیقت و قلب آدم‌ها پل زدند و همیشگی شدند. آن‌ها یکی هستند که شبیه هیچ‌کس نیستند و هزاران هستند که یکی نیستند مثل همه، و قیصر یکی از این هزاران بود که با واژه‌هایش ماندگار شد. نه تنها در قلب آدم‌ها که در سینه‌ی حقیقت، که مادر جهان، سرافراز است از سرافرازی چنین فرزندان، که یکی قیصر.

● روایت راوی

نام: قیصر، نام خانوادگی: امین‌پور، متولد: ۱۳۳۸، محل تولد: روستای گتوند، استان خوزستان. بیشتر از حرف‌های خیلی معمولی شناس‌نامه‌ی، چیزی در مورد او نمی‌دانیم. مثلاً نمی‌دانیم چه کسی نام قیصر را بر او گذاشت. بچه که بود، چه‌جور بچه‌ای بود. نوجوانی و جوانی را چه‌طور گذراند؛ آن هم نوجوان دهه‌ی اول انقلاب و جوان سال‌های جنگ.

شناس‌نامه‌اش می‌گوید بچه‌ی روستاست؛ روستایی در جنوب. و گویا آن قدر دوست‌داشتنی که قیصر هرگز دل‌بسته‌ی شهر و زندگی شهری نشد.

روستا و کودکی در روستا، اگر جنمش را داشته باشی، کاری باجان شیفته می‌کند، کارستان. روح قیصر در روستای گتوند و سپس دزفول مردپرور، چنان وسعت گرفت که با آستون واژه‌ها، بر قله‌های آفرینش ایستاد و «بی‌بال پریدن» را آفرید و «طرحی برای صلح» و «دستور زبان عشق» نوشت.

قیصر در شعر «بال‌های کودکی» در مجموعه‌ی «به قول پرستو» که آن را به هم‌بازی‌ها و بچه‌های خوب روستای گتوند پیشکش کرده، کودکی و نوجوانی‌اش را شرح داده است؛ به آن زبان که دوست می‌داشت.

بیشتر از آن که خواسته و گفته، نگشتیم تا بباییم؛ به احترام کلام استاد و به آن چه دوست می داشت، بسنده کردیم، به همان که گفت:

می توان یک بار دیگر باز هم بال های کودکی را باز کرد؟ چشم ها را بست و بر بال خیال تا تماشای خدا پرواز کرد؟ سرکی به مجموعه ی «به قول پرستو»، تو را هم به کوچه های کودکی کودکی می برد که در روزگار مردی قیصر، شاعر کودک و نوجوان شد و عشق را به کیف و کتاب مدرسه برد.

گفتم، گفت

معروف است، قیصر آن روزها که از اهالی زمین و در همسایگی پرچین های خاکی ما بود، از مصاحبه روگردان بود. می پرسیدند: چرا؟ می گفت:

گفت و گو آیین درویشی نبود ورنه با تو ماجراها داشتیم امروز که از اهالی آسمان است و در همسایگی اکبرهای لیلا زاد، از شرق دل، پنجره ای رو به خانه اش گشودم و صدا زدم: «قیصر، سلام! آیا اکنون از آن سوی خاک و بر بلندای آزادی و رستگاری، از بستگی ها و خستگی ها، با ما، با جوانان رشد، گفت و گویی می کنی استاد! به آیینی که تو می دانی و تو می خوانی؟»

پژواک واژه هایش بر بال سپید برگ های کتاب هایی که مهر نام قیصر امین پور داشت، از آسمان تا زمین پل زدند و چه مهربان و چه فروتن و چه عاشق، در پاسخ هر چه گفتم، گفت.

گفتم: پیش از هر گفتی، پیش گفتاری از قیصر بگو. گفت: ما که اهل پیش گفتار و پس گفتار و این جور کار و بارها نیستیم. صدور بیانییه و این جور حرف ها کار کسانی است که مدعی ابداع سبک و سیاق و مکتب و مسلک تازه ای باشند. تازه من چندان زندگی دراز و نام و نامه ی پر اوج و فرازی هم ندارم که زندگی نامه بنویسم. همه اش همین حرف های معمولی است که همه دارند.

گفتم: از خودت نگفتی، پس از «خدا» بگو.

گفت:

پیش از این ها فکر می کردم خدا خانه ای دارد کنار ابرها مثل قصر پادشاه قصه ها خشتی از الماس و خشتی از طلا آن خدا بی رحم بود و خشمگین خانه اش در آسمان دور از زمین گفتم: و خدای بعد از خدای پیش از این ها چه طور؟

گفت:

مهربان و ساده و بی کینه است مثل نوری در دل آیینیه است دوستی از من به من نزدیک تر از رگ گردن به من نزدیک تر تازه فهمیدم، خدایم، این خداست این خدای مهربان و آشناست می توان با او صمیمی حرف زد مثل یاران قدیمی حرف زد گفتم: بهترین آرزویی که از این «خدا» خواستی چه بود؟

گفت:

خدایا یک نفس آواز آواز دلم را زنده کن اعجاز اعجاز بیا بال و پر ما را بیاموز به قدر یک نفس پرواز پرواز

گفتم: بعد از خدا، نزدیک ترین و عزیزترین «خود» به خود قیصر کیست؟ گفت: دخترم آیه

گفتم: بهترین آرزویی که از این «خدا» خواستی چه بود؟ گفت:

خدایا یک نفس آواز آواز دلم را زنده کن اعجاز اعجاز بیا بال و پر ما را بیاموز به قدر یک نفس پرواز پرواز

چیزی عزیزتر ز تمام دلم نبود ای پاره ی دلم که بریزم به پای تو در خاک هم دلم به هوای تو می تپد چیزی کم از بهشت ندارد هوای تو گفتم: همیشه طفره رفته اید! بالاخره می گوید «شعر» چیست؟ گفت: چرا به شیوه ی کودکان کنجکاو و یا بزرگ ترهای بی حوصله به هر چه که می رسم، یک «چیست» به آن می چسبانیم و از آن یک چیستان می سازیم. آیا می شود در برابر بی آیاترین مسائل یک «آیا» گذاشت؟

گفتم: از خیر معنی شعر گذشتیم. لحظه شعر گفتن چگونه است؟ گفت: مثل لبخند گل ها. حس گل در شگفتن چگونه است؟

لحظه ی شعر گفتن برایم راستش را بخواهی عجیب است مثل از شاخه افتادن سیب ساده و سر به زیر و نجیب است گفتم: اجازه بدهید یک چیست دیگر ببرسم و دیگر چیستان نه.

زندگی چیست؟

به خنده گفت:

زندگی شکفتن است با زبان سبز راز گفتن است تو چه فکر می کنی؟

گفتم: من فکر می‌کنم برای زندگی، زندگی عزیز و زیبا چرا مردم قفس را آفریدند؟ چرا پروانه را از شاخه چیدند؟ چرا پروازها را پر شکستند؟ چرا آوازها را سر بریدند؟
گفت: خدا پر داد تا پرواز باشد گلویی داد تا آواز باشد خدا هفت آسمان باز را ساخت ولی مردم قفس را آفریدند **گفتم:** استاد، آیا شاعران هم از مردمی هستند که قفس آفریدند؟
گفت: خدا روستا را، بشر شهر را. ولی شاعران «آرمان شهر» را آفریدند، که در خواب هم خواب آن را ندیدند.
گفتم: پس بهترین شعر یا اشعارتان درباره‌ی این آرمان شهر؟
گفت: آن‌هایی که هنوز نگفتم، اما **گفتم:** ای کال دور از دست‌رس، ای شعر تازه می‌چینمت اما به هنگام رسیدن **گفتم:** عشق؟
گفت: عشق هم شاید اتفاقی ساده و عادی باشد.
گفتم: و برای این اتفاق ساده و عادی، دستور زبان نوشتی؟
گفت: رعایت کن آن عاشقی را که **گفت:** بیا عاشقی را رعایت کنیم.
گفتم: دستور زبان عشق می‌گوید چگونه بگوییم؟
گفت: بی‌گزاره در نهاد ما نهاد!

گفتم: می‌گویند عشق را شما به مدرسه‌ها بردید.
گفت: اکبرهای لیل‌زاد بردند.
گفتم: چگونه می‌شود شعر قیصری شد؟
گفت: تو دست کم کمی شبیه خود باش، در این جهان که هیچ‌کس خودش نیست.
گفتم: زیبایی؟
گفت: زیبایی راز، راز زیبایی است آن راز نهفته در هنر این است **گفتم:** بغض هزار دریا در نگاه داری، فریاد چه‌طور؟
گفت: از حرمت درد تو ننالیدم هیچ آهسته لبی گزیدم و دم نزدم **گفتم:** استاد، واژه‌های حرف به حرف بوی زخم می‌دهد؛ فریاد بی‌صدا. چرا؟
گفت: درد تو به جان خریدم و دم نزدم درمان تو را ندیدم و دم نزدم از حرمت درد تو ننالیدم هیچ آهسته لبی گزیدم و دم نزدم **گفتم:** یا امام زمان؟!
گفت: بی‌تو این‌ها همه در حبس ابد، تبعیدند سال‌ها هجری و شمسی همه بی‌خورشیدند تو بیایی همه ساعت‌ها و ثانیه‌ها از همین روز همین لحظه همین

دم عیدند **گفتم:** مسلمان کدام مذهبی؟
گفت: سه حرف است مضمون سی پاره‌ی دل الف لام میم از لبم می‌تراود ز دین ریا بی‌نیازم بنازم به کفری که از مذهبم می‌تراود **گفتم:** ای تن‌پوش تو زخم، هجرتت از شهر ما اجابت کدام دعا بود؟
گفت: بیا مرا برای عشق با خودت به سفر مرا ز خویش بگیر و مرا ز خویش ببر دلم ز دست زمین و زمان به تنگ آمد مرا ببر به زمین و زمانه‌ای دیگر **گفتم:** ای عزیز، دلت شاد و جان آزاد.
گفت: این روزها که می‌گذرد، شادم زیرا یک سطر در میان آزادم و می‌توانم هر طور و هر کجا که دلم خواست، جولان دهم **گفتم:** حرف پایان؟
گفت: می‌خواستم، «گفتن نمی‌توانم.» آیا همین که گفتم، یعنی همین که، گفتم؟! **گفتم:** از رفتنت، دهان همه باز انگار گفته بودند: پرواز

پی‌نوشت

۱. بی‌بال پریدن و دستور زبان عشق، دو مجموعه شعر از قیصر امین‌پور. طرحی برای صلح نیز شعری از مجموعه‌ی دستور زبان عشق است.
۲. شعر حضور لاله‌ها، در کتاب فارسی پنجم دبستان.

گفت آن که یافت می‌نشود آنم آرزوست
صبر کنید! یافتن جایی و کسی
که هم فکر خوب بدهد و هم رفتار او
خوب باشد، دشوار نیست.
دنبال نشانی هستید؟ بسیار خوب،
کمی فکر کنید؛ کمی بیشتر! حالا...
می‌بینید خود فکر کردن هم به ما
می‌گوید کجا برویم، چگونه برویم،
کی برویم و با چه کسی برویم. اگر به
نتیجه رسیده‌ای، چرا معطلی!
فکر جدید مبارک باد! منتظر
رفتارهای زیبا و زیباتر باش.

سفر زندگی

فکر جدید مبارک!

● محمد رضا سنگری

همراهید، برداشتن گام‌های بعدی برای
تغییر رفتار آسان می‌شود. بسیار خوب،
رفتارهای من محصول فکر و اندیشه‌ی
خودم هستند. پس بهتر است آدم‌های
بیرون را متهم نکنم. رفتارهای بد خود
را به گردن این و آن نیندازم و اصلاً از
خودم شروع کنم.

می‌گویند کارگران تنبل بیل را متهم
می‌کنند! دانش‌آموز شکست خورده،
گاه قلم، گاه صندلی، گاه معلم، گاه
پدر و مادر و دوستان را متهم می‌کند.
نه... نه... ممکن است این‌ها تأثیرگذار
باشند، اما همین که «فکر» کنیم
در شکست‌ها همیشه باید متهم را
در بیرون جست‌وجو کنیم، «فکر»
نادرستی است.

می‌بینید؟! باز مشکل در
«فکر» است.

یک قدم جلوتر برویم.
می‌توانی بررسی این فکر
از کجا آمد؟ چه کسی این
فکر را به من بخشید؟ اگر
به این نتیجه رسیدی که
«کسی»، جایی، چیزی این
افکار ناروا را به شما می‌بخشد،
فکر درست می‌گوید ترکش کنید.
از او فاصله بگیرید. آن را دور بزنید،
هر چند راه طولانی‌تر بشود!
درست نقطه‌ی مقابل آن، اگر رفتار
درست شما را جایی، کسی یا چیزی
می‌سازد، فکر عاقلانه آن است که
همین‌جا، همین‌کس و همین موقعیت
را محکم بچسبید و رها نکنید.

حالا یک قدم پیش‌تر برویم. کجا
می‌توانیم برویم یا از کجا می‌توانیم
«فکر» درست بیابیم تا رفتار درست
داشته باشیم؟ آیا چنین جایی هست؟
آیا چنین کسانی پیدا می‌شوند؟ آیا
می‌توانیم مثل مولانا بگوییم:

دی‌شیخ با چراغ‌های گشت‌گردشهر
کز دیو و دملولم و انسانم آرزوست
گفتند یافت می‌نشود جُسته‌ایم ما

رفتارهای ما را اندیشه‌های ما
می‌سازند. آن که دل گرفته است،
آن که پر خاشاک و تندخوست، آن که
بدبین است و به زمین و زمان و آسمان
بد می‌گوید، و برعکس، آن که شاداب،
صبور، صمیمی و خوش‌بین است و
روحي آرام دارد، اندیشه‌اش، او را به
این رفتار رسانده است.

مثلاً وقتی از کسی می‌پرسیم: «چرا،
رفتار نادرست فلان کس را پاسخ ندادی»
و بگوید: «انسان جایز الخطاست»، یا
بگوید: «در موقعیت مناسب دیگر
پاسخش را می‌دهم»، یا بگوید: «از
خدا آموختم که زود مجازات نکنم»،
همه‌ی این پاسخ‌ها «اندیشه‌ی» او را
نشان می‌دهند. معلوم می‌شود اندیشه
چتری است که روی رفتار گشوده
می‌شود یا چراغی است که راه رفتار
را روشن می‌کند. حق با مولانا است که
می‌گوید:

ای برادر تو همه اندیشه‌ای
مابقی خود استخوان و ریشه‌ای
گر گل است اندیشه‌ی تو گلشنی
ور بود خاری تو همه‌ی گلخنی
اگر این‌طور است، وقتی ما
افسرده‌ایم، وقتی با دوستان نمی‌توانیم
کنار بیاییم، وقتی با پدر، مادر، خواهر،
برادر، هم‌کلاسی و بالاخره همه و همه
درگیر می‌شویم، بی‌هیچ درنگ باید
سراغ «فکرمان» را بگیریم. مشکل
همین‌جاست!

اصلاً دور نرویم. همین‌حالا که
این مطلب را می‌خوانی، چه احساسی
داری؟ بخوانم یا نخوانم؟ ادامه بدهم
یا ندهم؟ نکند مرا سرکار گذاشته‌اند؟
خوب است همین‌جا تمامش کنم و...
فکر نمی‌کنی خود این درگیری‌ها و
چانه‌زدن‌ها هم ریشه در فکر ما داشته
باشند؟! اگر این‌طور است، پس بهتر
است راست و مستقیم، سراغ فکرمان
بیاییم و بیشتر در فکرِ فکرمان باشیم!
اگر تا این جای نوشته با من موافق و



و خدا فرمان داد...

| ۲۲ آبان | روز دُخوالارض |

تمام زمین آب بود؛ بی حتی یک تکه‌ی کوچک خشکی. و خداوند اراده فرمود تا خشکی را بیافریند و به باده‌ها فرمان داد تا بر صورت آب بکوبند. موج‌ها از آن برخاست؛ موج‌هایی بزرگ. آن‌چنان که کف بر دهان آوردند. پس به اراده‌ی او، کوهی از کف در محل کعبه به هم برآمد و خشکی از پس آن گسترانیده شد.

خداوند خشکی را از محل کعبه تا منا گستراند و آن را تا عرفات پیش



برد. آدم بر زمین پاک پا نهاد. سال‌ها گذشت. قدر نعمت دانسته نشد. خداوند خشم گرفت و زمین بار دیگر غرق در آب شد. تن از ناپاکی‌ها شست و پذیرای نوح و یارانش شد. در همین روز بود که خلیل خدا(ع) چشم بر جهان گشود. شگفت این جاست، ابراهیم، مولود روز «دحوالارض»، به نقطه‌ی سرآغاز دحوالارض فرستاده شد تا خانه‌ی کعبه را بنا کند. و در همین روز، عیسی مسیح(ع) به قدرت الهی از مریم دوشیزه زاده شد.

از اعمال این روز عبادت و روزه و غسل است.

دولت خواجه و تاج سلطان

| ۱۹ آبان | ولادت خواجه نظام‌الملک |

۱۹ آبان، روز ولادت خواجه نظام‌الملک، وزیر دانشمند سلجوقی، مؤسس مدارس نظامیه در بغداد و نیشابور و مؤلف کتاب سیاست‌نامه است.

ملک‌شاه سلجوقی در سن ۱۷ سالگی به سلطنت ایران رسید. وی همواره به وزیرش خواجه نظام‌الملک می‌گفت: «من امور را از کوچک و بزرگ به تو واگذار کردم. تو به منزله‌ی پدرم



هستی.» و بارها سوگند خورد که همواره یار و پشتیبان وزیرش باشد. ترکان خاتون، زوجه‌ی ملک‌شاه می‌خواست که فرزند خردسال خود، محمود را به عنوان ولیعهد انتخاب کند. خواجه نظام‌الملک با این تصمیم موافق نبود. پس به تحریک ملکه، ملک‌شاه توطئه‌ی قتل خواجه نظام‌الملک را طراحی کرد.

آنان ضمن تماس محرمانه با یکی از اعضای فرقه‌ی اسماعیلیه که با نظام‌الملک عداوت داشتند، ترتیب قتل خواجه را دادند. او روز شنبه دهم رمضان ۴۸۵ (۱۰۹۲م)، در سفری به نهاوند و به روایتی دیگر در «صحنه» نزدیک کرمانشاه، به وسیله‌ی یکی از فداییان اسماعیلیه به نام ابوطاهر ارانی با کارد به قتل رسید. او را در محله‌ی احمدآباد اصفهان به خاک سپردند.

وی مؤسس مدارس نظامیه با چهارصد هزار نفر دانش‌جو بود. خوب است که فقط شرح گوشه‌ای از اقتدار او را با هم بخوانیم. بر اثر نزاعی کوچک، ملک‌شاه به خواجه نظام پیغام فرستاد: اگر تابع منی، چرا فرزندان و اتباع خود را ادب نمی‌کنی و اندازه‌ی خود نگاه نمی‌داری؟ اگر می‌خواهی بفرمایم دوات از پیش تو بگیرند! خواجه از این پیغام رنجید و از روی تندمزاجی در جواب سلطان پیغام فرستاد که: دولت آن تاج به این دوات بسته است. هرگاه این دوات برداری، آن تاج بردارند.



razavi.com

۱۸ آبان | ولادت حضرت امام رضا (ع)

نمایش، حرم را نشان می‌دهد. مادر بزرگ به گریه می‌افتد. دعا می‌کند و حاجت می‌خواهد. پدر بزرگ هم با دستمال، نم چشم‌هایش را می‌گیرد. کمی می‌گذرد. مادر بزرگ این بار مرا دعای خیر می‌کند. می‌گوید: «بروم یکی دو جعبه شیرینی بخرم؛ هم برای همسایه‌ها و هم برای نمازگزاران مغرب و عشا تو مسجد.»

پدر بزرگ می‌گوید: «برای قسمت آقایان هم بخر.»

مادر بزرگ می‌گوید: «فقط کاش می‌شد که برای کبوترها هم گندم بخریم.»

بابا از آن اتفاق همه‌ی این‌ها را شنیده است. می‌خندد و می‌گوید: «حتماً می‌رویم.»

مادر بزرگ این بار بابا را دعای خیر می‌کند. بعد بلند می‌شود. می‌خواهد برود شیرینی بخرد.

مادر بزرگ به عکس خودش و پدر بزرگ نگاه می‌کند و آه می‌کشد. عکس قدیمی حرم امام هشتم (ع) است. توی عکس، یک دست پدر بزرگ روی سینه‌اش است و با دست دیگرش قرآن را گرفته است. مادر بزرگ هم چادر مشکی سرش کرده است. حرم پشت سرشان هم عکس است. پدر بزرگ می‌گوید: «چیسه خانم؟ باز هم که آه می‌کشی!»

مادر بزرگ می‌گوید: «یک آن دلم هوای حرم ضامن آهو، امام رضا را کرد. کاش می‌شد امروز که روز تولدش است، آن جا بودیم.»

رایانه را روشن می‌کنم. برای هر دوی آن‌ها هم صندلی می‌گذارم. سایت razavi.com را باز می‌کنم. صفحه‌ی

آبادان

۷

یک روز عجیب

۱۳ آبان | تسخیر لانه‌ی جاسوسی آمریکا

کرده‌ایم. سینی بچه‌های دانشجو هم آماده است. کمی از حلوای تو ماهی تابه که هنوز تزیین نشده است، می‌خورم. بابا هم می‌آید توی آشپزخانه و می‌گوید: «فاتحه یادت نرود!»

رادیو درباره‌ی تسخیر لانه‌ی جاسوسی در این روز حرف می‌زند. بابا می‌گوید: «یعنی وقتی که من جوان بودم.»

من فاتحه می‌فرستم. اما نمی‌دانم برای کدام یکی و کدام مناسبت است. چند بار می‌فرستم و فکر می‌کنم چه روز عجیبی است این روز. انگار همه یک دور دورهاش کرده‌اند.

بیدار هستم. اذان صبح را می‌گویند. باید درس را تمام کنم. استاد امروز می‌پرسد. صدای مامان و مادر بزرگ می‌آید. می‌دانم که حلوای تو می‌پزند. بوی خویش نمی‌گذارد که حواسم جمع باشد. می‌روم توی آشپزخانه. چشم‌های مامان قرمز است. رادیو را روشن می‌کنم. درباره‌ی ۱۳ آبان سال ۱۳۴۲ می‌گوید. مادر بزرگ می‌گوید: «یعنی وقتی که من جوان بودم، بابایت تازه دنیا آمده بود و مامانت هنوز دنیا نیامده بود.»

مامان روسری خالدارش را سرش کرده است. هدیه‌ی دوستش نسرين است. همان دوستی که روز ۱۳ آبان ۱۳۵۷ در تظاهرات گمش کرد و بعد فهمید که شهید شده است. رادیو درباره‌ی روز دانش آموز حرف می‌زند. مامان می‌گوید: «یعنی وقتی که من نوجوان بودم.» چند سینی حلوای آماده و تزیین



پله پله
اندیشه

● خدا چرا شیطان را آفرید؟

□ شیطان همواره به عنوان موجودی گمراه کننده و دشمن آشکار انسان مطرح بوده است. از این روست که می پرسیم چرا خدا شیطان را آفرید. اما توجه به چگونگی پدید آمدن شیطان و نوع عمل وی، در برطرف شدن این اشکال به ما کمک خواهد کرد.

باید بدانیم که شیطان (ابلیس) از آغاز به صورت موجودی شریر آفریده نشده بود. وی سال های سال موجود پاک، خوب و مقرب بود، آن گونه که امام علی - درود خدا بر او باد - در خطبه ی ۲۳۴ در «تهج البلاغه» می فرماید: شیطان شش هزار سال عبادت کرد؛ شش هزار سالی که معلوم نیست این سال ها از نوع سال های دنیایی است یا آخرتی (یعنی شما نمی دانید).

ولی همین موجود که موجودی صاحب اختیار بود، به دلیل خودخواهی و با سوءاستفاده از اختیار خویش، کبر ورزید، راه کفر و نافرمانی خداوند را در پیش گرفت و آن گاه بود که از جوار قرب پروردگار بیرون رانده شد. پس خداوند شیطان را از ابتدا موجودی گمراه کننده نیافرید، بلکه او را هم چون دیگر موجودات، براساس خیر آفرید. تا جایی که گرچه از جنیان بود اکهف / ۱۵۰، ولی این افتخار را داشت که مدت ها با فرشتگان هم نشین باشد.

● چرا خداوند به شیطان عمر طولانی بخشیده

است؟

□ شیطان (ابلیس) پس از رانده شدن تصمیم گرفت تا آدم و فرزندانش را گمراه سازد و از خداوند تقاضا کرد که تا روز قیامت او را زنده نگه دارد [حجر/ ۳۶]. از احادیث فهمیده می شود، خداوند در برابر عباداتی که وی سال های متمادی انجام داده بود و براساس اصل عدالت - تا حدودی - تقاضای وی را پذیرفت و به او عمری طولانی داد و فرمود: «تو از شمار مهلت

یافتگانی تا آن روزی که وقتش معلوم است»

[حجر/ ۳۷].

البته این کار برخلاف آن چه در بدو امر به نظر می آید، کاری نبود که به سود شیطان و به زیان آدمی باشد. در واقع این کار تنها به نفع انسان ها



پرسش ها و پاسخ های دینی درباره ی شیطان



● حسین امینی پویا

شیطان، زندگی و دوراهی ها





بود، چرا که وجود نیروی مخالفی چون شیطان، در فرایند تکاملی انسان عاملی مهم به حساب می‌آمد. امام علی - درود خدا بر او باد - در این باره فرموده است: «خداوند خواسته‌ی وی را پذیرفت، چرا که مستحق غضب الهی بود و می‌خواست امتحان را بر بندگان تمام کند و وعده‌ای را که به او داده بود، تحقق بخشد [نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱].

یعنی خداوند، از یک‌سو مجازات شیطان را با این مهلت دادن شدیدتر کرد - چرا که با این کار بار گناهان او سنگین‌تر می‌شد - و از دیگر سو، وجود شیطان مایه‌ی آزمایش بزرگی برای انسان و به تعبیر دیگر، سبب تمایز افراد با ایمان از دیگران می‌شد.

این جاست که به نقش اصلی شیطان پی می‌بریم. به وجود شیطان عاملی برای آزمایش و در جهت تکامل آدمی است. به همین دلیل است که می‌بینیم، علامه طباطبایی (ره) در «تفسیرالمیزان»، شیطان را از خادمان انسان معرفی کرده است. تعبیر استاد چنین است: «ابلیس و جنود او از خدمت‌گزاران نوع بشر هستند که خداوند آن‌ها را به مقدار دعوتشان مسلط فرموده است. [ج ۸ عربی، زیر آیات ۲۵-۱۰ سوره‌ی اعراف].

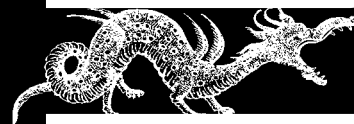
● تسلط شیطان تا چه میزان است؟ آیا او می‌تواند آدمی را مجبور به گناه کند؟

□ قلمرو فعالیت شیطان در وجود بشر محدودیت‌هایی دارد. اولاً محدود است به نفوذ در اندیشه‌ی او، نه در تن و بدن او. ثانیاً نفوذ شیطان در اندیشه‌ی او نیز منحصر است به حدّ وسوسه کردن. انسان می‌تواند در برابر این وسوسه‌ها بایستد. شیطان صرفاً دعوت می‌کند، اجبار نمی‌کند. مثالی بزنم. فرض کنید به میدان انقلاب رفته‌اید تا کتابی بخرید. سر ظهر است و شما هم گرسنه‌اید. دارید از جلوی یک چلوکبابی که در

زیرزمینی قرار دارد، رد می‌شوید. می‌بینید آقای با صدایی بلند رهگذران را به غذاخوری دعوت می‌کند. هر قدر گرسنه باشید و بوی غذاها هر قدر هم که وسوسه‌انگیز باشد، دعوت او شما را مجبور نمی‌کند که حتماً به آن غذاخوری بروید. به همین دلیل بارها شده است که وقتی با این نمونه‌ها مواجه شده‌اید، عکس‌العمل‌هایی متفاوت داشته‌اید. گاهی به راحتی پذیرفته‌اید، گاه نیز با کمی تأمل و این‌پا و آن‌پا کردن و محاسبه کردن، این کار را کرده‌اید. اما بارها نیز گذاشته و گذشته‌اید. چرا که این نیاز را می‌توانید در جای دیگر و به شکلی دیگر نیز تأمین کنید.

به هر حال این شما باید که انتخاب می‌کنید. در مورد دعوت به کارهای ناپسند و گناه‌آلود نیز وضعیت همین گونه است. اگر کار شیطان صرفاً نوعی دعوت است، آدمی در برابر این دعوت‌ها می‌تواند به راحتی مقاومت کند. در برابر دعوت شیطان، ماییم و قدرت ایمانی مقاومت؛ ماییم و محاسبه‌ی عمل. پس این خود ماییم که گاه تسلیم می‌شویم. قرآن می‌فرماید: «تو ای شیطان بر بندگان من تسلط نخواهی یافت، مگر گمراهانی که از تو پیروی کنند» [حجر/ ۴۲].

این موضوع از قول شیطان نیز به صراحت در قرآن آمده است. قرآن مجید از زبان شیطان در قیامت نقل می‌کند، در پاسخ کسانی که وی را مسئول گمراهی خویش می‌شمارند و او را سرزنش می‌کنند، می‌گوید: «من بر شما تسلطی نداشتم. تنها شما را دعوت کردم و شما نیز دعوت مرا پذیرفتید؛ پس مرا ملامت نکنید، تنها خویشتان را ملامت کنید [ابراهیم/ ۲۲].



شهر تهران با بیش از ۱۰۰۰ نقطه دیدنی، از جمله شهرهای مهم ایران گردی و جهان گردی است

تهران، تهران است

سیاوش شایان

بسیاری از جوانان ایرانی که در شهرهای دور دست و روستاهای کشورمان زندگی می کنند، آرزو مندند روزی تهران، بزرگ ترین شهر و پایتخت کشور را از نزدیک ببینند. دیدن برج های میلاد و آزادی که به عنوان نمادهای شهر تهران شهرت یافته اند و حس کردن فضای آن ها، می تواند برای هر جوان ایرانی خاطره انگیز باشد و از آن به عنوان یک واقعه ی مهم و خاطره ی جالب یاد کند. ما خیال نداریم در این فضای اندک برای شما دیدنی ها و جاذبه های شهر تهران را شرح دهیم و شما را به دیدار یکی از وسیع ترین شهرهای خاورمیانه تشویق کنیم، بلکه دلمان می خواهد شما از این شهر برداشتی متفاوت با تمام آنانی که این نوشته را نمی خوانند، پیدا کنید!

ورودی های شهر را به شما می سپاریم تا بپردازیم به این که چه بر سر این ورودی ها می آید!

ساکنان شهر تهران

ساکنان شهر تهران چه می کنند؟ آن ها تمام موادی را که به شهر وارد می شوند، تفکیک می کنند! برخی از آن ها خوردنی هستند که می خورند، برخی پوشیدنی هستند که می پوشند، مقداری از آن ها مصالح ساختمانی هستند که با آن ها ساختمان، خیابان، پل، بزرگراه، کارخانه و کارگاه و همانند آن ها را می سازند. داروها را مصرف می کنند و بعد آن هایی که با انواع و اقسام وسایل نقلیه خود را به تهران رسانده و در آن ساکن شده اند،

آجر، دارو و همانند آن ها، که کاملاً قابل رؤیت و قابل وزن کردن هستند. علاوه بر این ها چه می بینید؟ صدها اتوبوس و سواری و دیگر وسایل نقلیه که هزاران و ده ها هزار نفر را هر روز وارد شهر تهران می کنند.

دیگر چه؟ آیا ورودی های شهر تهران همین چیزها هستند؟ خیر، اندکی دقت کنید! از همان نقطه ای که شما ایستاده اید و مشغول نظاره ی شهر هستید، از بالای سر و پیرامون شما، انواع و اقسام امواج رادیویی، تلویزیونی، تلفنی، اینترنتی، کوتاه و بلند، ریز و درشت بر سر شهر تهران و ساکنان آن می بارد. آیا با ما موافقت می کنید که این ها هم ورودی های شهر تهران هستند؟ بررسی و تأمل در مورد سایر

در کنار برج آزادی

فرض کنید به جای آن که در کنار برج آزادی ایستاده اید و دارید با آن عکس یادگاری می گیرید، در نقطه ای ثابت و بلند در فضای شهر تهران توقف کرده اید و از آن بالا همه چیز را زیر نظر دارید. تجسم کردن چنین موقعیتی نمی تواند زیاد دشوار باشد، سعی خود را بکنید!

اکنون از همان جایی که استقرار یافته اید، بزرگراه های ورودی شهر را زیر نظر بگیرید و سعی کنید دریابید که چه چیزهایی وارد شهر تهران می شوند. بد نیست ما هم اندکی به شما کمک کنیم. صدها کامیون و تریلر مملو از مواد غذایی و آشامیدنی، مواد اولیه ی صنایع، کاغذ، سیمان، فولاد،



تهران طی ۲۰۰ سال از دهی کوچک در کنار شهر باستانی ری، به شهری وسیع و پرتبوتاب تبدیل شد که بر نواحی داخلی و کشورهای خارجی تأثیر می‌گذارد

کاغذها،

امواج رادیویی

و تلویزیونی، و... را

پردازش می‌کنند، تغییر

شکل می‌دهند. درواقع بر

ارزش آن‌ها می‌افزایند و روی هم‌رفته

آن‌ها را به شکل جدیدی درمی‌آورند

و به مصرف می‌رسانند. یا به تمامی

نقاط ایران، شهرهای دور و نزدیک و

روستاهای می‌فرستند تا دیگران آن‌ها

را مصرف کنند و چرخ زندگی خود

را بچرخانند. می‌پرسید: چگونه؟

دستورالعمل‌ها،

انواع و اقسام کالاها و

خدماتی هستند که به ساکنان

خود شهر تهران و ساکنان دیگر

شهرها و روستاهای کشورمان

عرضه می‌شوند: مثل انواع دارو،

انواع کالاهای ساخته‌شده صنعتی

و نیمه‌صنعتی، انواع مواد غذایی، و

انواع و اقسام کالاهای بسته‌بندی و

کنترل‌شده از نظر سلامتی.

اما این‌ها همه‌ی آن چیزهایی

نیستند که از تهران خارج می‌شوند.

جریانی مداوم از پول و شبه‌پول، و

اعتبار و سرمایه نیز به شکل مرئی

و نامرئی از سوی مؤسسات مالی

و اعتباری از تهران به پیرامون و

برعکس وجود دارد. اگر انواع و اقسام

نرم‌افزارها، برنامه‌ها و دستورالعمل‌های

رایانه‌ای، هم‌چنین تغییراتی را که

در مهارت‌ها، نگرش‌ها و اطلاعات

افراد که با اتوبوس، قطار، هواپیما

و سواری وارد شهر تهران می‌شوند،

به فهرست خروجی‌های تهران اضافه

کنید، خواهید دید که درواقع تهران،

مرکز پردازش است.

خروجی‌های تهران

خروجی‌های شهر تهران را در

نظر بگیرید: صدها کامیون کتاب،

روزنامه و مجله هر روز تهران

را به قصد کشورهای خارجی،

شهرهای داخلی، و روستاهای دور و

نزدیک ترک می‌کنند. آن‌ها حاوی

اندیشه‌ها، افکار، یافته‌ها، و حتی

قوانین، مقررات و آیین‌نامه‌هایی

هستند که ساکنان تهران آن‌ها را

پردازش کرده و به دیگر نقاط

ایران و جهان فرستاده‌اند.

خروجی‌های تهران،

علاوه بر اندیشه‌ها و

افکار و

تهران، تهران است

تهران نه تنها پایتخت سیاسی

کشور، بلکه مرکز مالی، اقتصادی،

بانکی، تجاری، آموزشی، درمانی،

دانشگاهی، صنعتی، خدماتی،

انتشاراتی و... است که تهران از

طریق آن‌ها، بر تک‌تک ایرانیان دور

یا نزدیک اثر می‌گذارد. تأثیر تهران بر

یک روستای دور دست نیز قابل دیدن

است. تهران، تهران است. امیدواریم

روزی که برای دیدن تهران وارد این

شهر حدود ۹۰۰ کیلومتر مربعی

می‌شوید، ضمن گرفتن عکس‌های

یادگاری از نخستین دیدار خود از

این شهر بزرگ، پرجمعیت و دیدنی

(بیش از ۱۰۰۰ مرکز دیدنی باستانی،

فرهنگی، طبیعی و تاریخی در

تهران وجود دارد)، تفکری نظام‌مند

درباره‌ی این شهر داشته باشید.

گسترش شهر تهران در پهنه‌های
جغرافیایی متفاوت از کوهستان تا کوه‌پایه، دشت
و کناره‌ی بیابان، در آن موقعیت بی‌همتایی برای
دیدنی‌های مختلف جغرافیایی فراهم کرده است

عطار نیشابوری و تذکرة الاولیا

باغ تفرج

● عزت‌اله الوندی

داروی روح‌های آشفته

عطار در کنار انجام کار پزشکی و علاج بیماران، به نوشتن آثار نیز پرداخته است که برخی تذکره‌نویسان تعداد آن‌ها را به عدد سوره‌های قرآن (۱۱۴) می‌دانند:

همان خریطه کش^۱ داروی فنا عطار
که نظم اوست شفا بخش عاشقان حزین
مقابل عدد سوره‌ی کلام نوشت
سفینه‌های عزیز و کتاب‌های گزین

او یک داروخانه‌ی بزرگ داشت و اتاقی برای معاینه‌ی بیماران. هر روز حدود ۵۰۰ نفر برای معالجه‌ی جسم به داروخانه‌اش می‌رفتند و او نبض آن‌ها را می‌گرفت و بیماری‌شان را تشخیص می‌داد. جسم او در داروخانه بود و روحش غرق واژه‌ها. می‌دانست که بسیاری بیماری‌ها، از روح ریشه می‌گیرند. می‌کوشید داروی روح هم در داروخانه‌اش داشته باشد. او آن داروها را هم در داروخانه‌اش داشت.

ابو حامد یا ابوطالب محمد بن ابی بکر ابراهیم بن مصطفی بن شعبان، معروف و ملقب به «فریدالدین عطار»، داروی روح آدم‌های آشفته را یافته بود؛

این کتاب به گفته‌ی علامه قزوینی دو ویژگی آشکار دارد: «یکی سادگی و یکی شیرینی. و در این دو صفت به کمال و بالاترین درجه است و در زبان فارسی، کتابی جامع این دو صفت بدین درجه سراغ ندارم که این را بدان کتاب تشبیه کنم.»^۲

بخشی از ذکر اویس قرنی

«باز خواجه‌ی انبیا (علیه‌السلام) گفت که در امت من مردی است که به عدد موی گوسفندان ربیع^۳ه و مضر^۴، او را در قیامت شفاعت خواهد بود. و چنین گویند که در عرب هیچ قبیله را چندان گوسفند نبود که این دو قبیله را.

صحابه گفتند: این که باشد؟ گفت: عبدُمن عیدالله؛ بنده‌ای از بندگان خدای.

گفتند: ما همه بندگانیم. نامش چیست؟ گفت: اویس.

گفتند: او کجا بود؟ گفت: به قَرَن.

گفتند: او تو را دیده است؟

گفت: به دیده‌ی ظاهر ندیده است.

گفتند: عجب چنین عاشقِ تو و او به خدمتِ تو نشناخته است.

گفت: از دو سبب. یکی از غلبه‌ی حال، دوم از تعظیم شریعتِ من که پیرمادری دارد عاجز است. ایمن آورده، به چشم به خلل و به دست و پای سست شده. به روز اویس شتروانی (شتربانی) کند و مزد آن بر نفقات خود و مادر خود خرج کند. گفتند: ما او را ببینیم؟

صدیق را گفت: تو او را در عهد خود نبینی. اما فاروق و مرتضی را گفت - رضی‌الله عنهما - که شما او را ببینید ... چون او را دریابید. از من سلامش برسانید و بگویید تا امت مرا دعا گوید.»

پی‌نوشت

۱. خریطه به معنای کیسه‌ی چرمی است و در این جا به

معنای کیسه‌ای است که داروی عطار در آن است.

۲. مقدمه‌ی تذکره‌الاولیا به قلم علامه قزوینی.

۳ و ۴. قبیله‌ای در عرب.

اما «چون از قرآن و احادیث گذشتی، هیچ سخن، بالای سخن مشایخ طریقت نیست، رحمة الله علیهم که سخن ایشان نتیجه‌ی کار و حال است، نه ثمره‌ی حفظ و قال است. و از عیان است نه از بیان است. و از اسرار است نه از تکرار است. و از علم لَدُنّی است نه از علم کسی است. و از جوشیدن است نه از کوشیدن ...»

این کلام آغازین «تذکره‌الاولیا»ی عطار نیشابوری است؛ کتابی که به شرح حال عارفان و مشایخ طریقت می‌پردازد. سبک عطار در نوشتن این یادنامه منحصر به خود اوست؛ هم از لحاظ نثر و هم از لحاظ شروع و چارچوب کلام. تمامی یادها را عطار در تذکره‌الاولیا با «آن» آغاز می‌کند؛ چرا که: همه‌ی عرفا حال خود را در «آن» یافته‌اند و «آن» اند که همتا ندارند و «آن» را درمی‌یابند و «آن» دارند که دیگران ندارند. (بنده‌ی طلعتِ آن باش که «آنی» دارد.)

عطار یادنامه‌اش را با یادکردی باشکوه از امام محمدبن جعفر صادق (ع) آغاز می‌کند تا هم به یمن تبرک نام این امام بزرگ به مقصود دل خود که یادی از اولیای خداست، برسد و هم از این نوشته به عنوان آغازی شکوهمند و پرتأثیر، الهام بگیرد برای ادامه‌ی یادکردش از اولیای خدا. یادنامه‌ی بزرگ عطار در بردارنده‌ی داستان‌های عرفانی بسیار است که بعد از عطار نُقل محافل و نُقل کوچه و بازار شد.

عطار در این کتاب بزرگ، هم تذکره‌نویسی، به معنای نوشتن شرح حال، و هم داستان‌پردازی کرده است. اگرچه به گفته‌ی بعضی محققان و صاحب‌نظران، برخی داستان‌پردازی‌های او قرین واقعیت نیست؛ اما شیرینی داستان‌هایش آن قدر تو را جذب خود می‌کند که حتی اگر مطمئن باشی داستانی که می‌خوانی چندان ربطی به واقعیت ندارد، باز هم ادامه می‌دهی؛ چون نثر عطار گیراست؛ چون نَفَس حق است و حکایتش جذاب.

فراموشی



دو نفر چترباز در ارتفاع پنج هزار متری، داخل هواپیما نشسته بودند تا به نوبت، پایین بپرند. چترباز اول به دومی گفت: «می‌خواستم یه چیزی بهت بگم، ولی یادم رفت.»

چترباز دوم گفت: «عیبی نداره ... هر وقت یادت اومد بگو.»

چترباز دوم بعد از این حرف فوراً از هواپیما پایین پرید. چترباز اول از آن بالا گفت: «آهان ... یادم اومد چی می‌خواستم بگم ... بعد از این که گفتم کمرتو بخارونم، فراموش کردی دوباره چترت رو بپوشی.»

شوخیه‌های
شهرام
شفیعی

تصویرگر: سعید نوروزی

طب سوزنی



دو دوست قدیمی بعد از سال‌ها یکدیگر را در بانک دیدند. مرد اولی خبر داشت که دوستش در این سال‌ها دست به فعالیت‌های اقتصادی زیادی زده و بعد از کار شبانه‌روزی در زمینه‌ی تجارت، برای خودش به آلف والوفی رسیده است. با همه‌ی این حرف‌ها احساس کرد که مرد بیچاره بسیار مغموم و پریشان احوال است. با این‌که آن‌ها هم‌سن و سال بودند، دومی چنان شکسته شده بود که هفتاد ساله به نظر می‌آمد. بعد از کلی از این در و آن در صحبت کردن، اولی درباره‌ی بچه‌های دومی پرس‌وجو کرد. دومی آه کش‌داری کشید و گفت: «دو تا پسر دارم.»

- خدا حفظشون کنه ... چه کار می‌کنن؟

- یکی‌شون متخصص طب سوزنی و اون یکی تازه یاد گرفته جوراباشو خودش پاش کنه.

اولی گفت: «این که خیلی عالیه ... پس چرا این‌قدر آه می‌کشی؟»

دومی گفت: «آخه اون که طب سوزنی کار می‌کنه چهار سالشه و اون که تازه یاد گرفته

جوراباشو خودش بپوشه، سی‌ودو سالشه!»

گروگان

مرد بسیار چاقی که کلسترول و چربی خون داشت و نفشش به سختی بالا می‌آمد، به مغازه‌ی جگرکی رفت. به زحمت خودش را پشت یکی از میزها جا داد و مقداری استراحت کرد. آن وقت برای خودش بیست و پنج سیخ دل، جگر و دنبه سفارش داد و مشغول خوردن شد. همین موقع سارق مسلحی که پلیس در تعقیبش بود، وارد غذاخوری شد. مرد چاق را از جا بلند کرد و سلاحش را زیر غبغب بزرگ او گذاشت. بعد فریاد زد: «اگه یه پلیس پاشو توی مغازه بذاره، این آدم گنده رو می‌کشم! ... برید کنار بذارید من برم دنبال کارم.»

در این حال، مرد چاق با آرامش به سارق مسلح تکیه داده بود و بقیه‌ی لقمه‌اش را می‌جوید؛ طوری که کفر سارق مسلح درآمد. - عمو جون ... لطفا بیخ گوش من نفس نفس زن و هیکل سنگینتو روی من ننذا! ... تو گروگان من هستی نه شوهرخاله‌ی پیرم! ... زودباش داد بزن و التماس کن که پلیس‌ا منو ول کنن؛ وگرنه دیگه زن و بچه‌ها تو نمی‌بینی.

مرد چاق یک لقمه‌ی دیگر جگر و دنبه برای خودش درست کرد و گفت: «ولش کن ... راه نجاتی نیست ... دکتر به من گفته بود اگه یه بار دیگر پاتو توی مغازه جگرکی بذاری، قطعاً می‌میری.»



ایمان

۱۵

یک کاراگاه ناشی برای بررسی پرونده‌ی قتل به صحنه‌ی جنایت رفت. محل قتل، اتاق ناهارخوری خانه‌ای اعیانی و بسیار مجلل بود. مقتول هم پیرمرد بداخلاقی بود که به جای دریافت پول از یک بدهکار ورشکسته، دختر جوان او را به همسری خود درآورده بود. زن سیاه‌پوش قد بلند جلو آینه قدم می‌زد. کاراگاه پرسید: «مقتول چه نسبتی با شما داشت؟»

- همسرم بود آقای کاراگاه. یک سال و سه ماه.

کاراگاه پرسید: «پیشون دقیقاً چه وقت کشته شدن؟»

- تازه سر شب بود. همسرم هنوز شام نخورده بود ... این‌جا نشسته بود و منتظر بود شامش آماده بشه ... من عادت داشتم خودم برای همسرم غذا بپزم. وقتی از آشپزخونه اومدم بیرون، متوجه شدم یه اره‌ی مخصوص قناده‌ی تا دسته توی شکمش فرو رفته ... از اونا که باهاش تخته‌های کیکو می‌برن ... اون قدر هول کردم که پاشنه‌ی کفشم شکست.

خدمتکار پیر و باتجربه‌ی منزل گفت: «خانم جان اگه اون اره تا دسته توی شکم آقا فرو رفته بود، شما از کجا فهمیدین که یه اره مخصوص قناده‌ی؟»

کاراگاه با عصبانیت گفت: «این چه سؤالیه از خانم می‌کنی؟! ... هر خانم خانه‌دار و با سلیقه‌ای که خودش توی خونه کیک می‌پزه، از این حقیقت اطلاع داره که قناده‌ها از اره‌ی کیک‌بری شون برای هر کاری استفاده می‌کنن.»



قناده‌ها!

بام فیروزه ای ملکوت

شکوه کرد. ماه مهربان امامت - امام صادق (ع) - به او فرمود: «هر جمله ای که مؤذن (هنگام اذان) می گوید، تو نیز همان را آهسته بگو.»

در مسجد مدینه بودیم که مؤذن اذان گفت. بهار امسال بود. دلم آرام آرام شکست و تکه تکه فرو ریخت. نام علی (ع) نبود و جمله های اذان گو، بوی ولایت نداشت. به قبه ای سبز رسول خدا نگریستم، گویی گریه می کرد. کمی آن طرف تر صدای های های بقیع، به دل آسمان کشیده می شد. اذان مدینه، مزه ای اذان بلال را نمی داد. مدینه بی ولایت، خالی از معرفت بود و سرشار از حزن و غریبی!

از پیامبر خدا نقل است که فرمود: «دعا بین اذان و اقامه رد نمی شود» (خوب است).

الله اکبر
اشهد ان لا اله الا الله
اذان آگاهی و اعلام است که
برخیزد و از دنیا و مکر و ریا و زرق و برق آن دست بشوید.

ایستاد. - الله اکبر!
مدینه پر از ولوله و شور شد. دل ها در سینه ها از حرکت ایستادند. بر پیراهن آسمان ستاره های نقره ای زیبا درخشیدند و چشمه ها قل قل به آواز افتادند.

مؤذن اذانش را با عشق خواند و چشمه ها، از شوق زلال شدند و با اشتیاق، لبریز تر از همیشه، جوشیدند. مؤذن با بغض گفت:
«اشهد ان محمداً رسول الله!»
سنگریزه ها لب به ذکر خدا باز کردند و کوه ها، به احترام دامن دامن نسیم تازهای به دشت ها و دره ها هدیه دادند.

چهارمین آفتاب مهربانی - امام سجاد (ع) - فرمود: چون پیامبر اذان را می شنید، آن چه را مؤذن می گفت، همان را تکرار می کرد. چون مؤذن می خواند: «حی علی الصلاة، حی علی الفلاح، حی علی خیر العمل»، حضرت می گفت: «لاحول و لا قوة الا بالله ...»

مردی به حضور امام ششم گل ها رسید. سپس از فقر و نداری خود

مؤذن اذان گفت. باد، سر گلدسته ای سرو، هم صدایش شد. آفتاب بر گنبد آسمان به اذان ایستاد و گنجشک ها با جیک جیک اذانشان، بر چتر درخت ها قشقرقی شورانگیز به پا کردند. ما آدم ها، بال پرواز درآوردیم و پرنده ای دلمان، به بام فیروزه ای ملکوت پرواز کرد.

به اعتقاد شیعیان، در سال اول هجرت، وقتی پیامبر برکت و نور در مدینه بود، خداوند به وسیله ای فرشته ای بزرگش - جبرئیل - اذان را بر او نازل کرد.

امام صادق (ع) می فرماید: هنگامی که جبرئیل اذان را بر رسول خدا نازل کرد، سر مبارک آن حضرت در دامن امام علی (ع) بود. جبرئیل جمله های اذان و اقامه را بیان کرد. حضرت برخواست و به امام علی (ع) گفت: ای علی شنیدی؟

امام علی (ع) پاسخ داد: آری!
حضرت فرمود: آن را از بر کردی؟
امام فرمود: آری!
پیامبر مهربان تر از باران فرمود:
بلال را صدا کن بیاید!

امام علی بلال را خبر کرد. بلال آمد و اذان را از امام علی (ع) آموخت. سپس بر بالای مناره ای مسجد مدینه



بلال حبشی نخستین مسلمانى
است که در مدینه - زمان پیامبر
(ص) - اذان گفت. او برده‌ای بود از
سرزمین حبشه (اتیوپی امروزی) که
در همان سال‌های آغازین اسلام،
مسلمان شده بود. بعد از رحلت
رسول خدا (ص) آن‌قدر محزون
بود که دیگر اذان نگفت. مگر یک
بار به درخواست حضرت زهرا (س)، وقتی
برای حضرت زهرا (س) اذان گفت،
حضرت به یاد پدر و مصائب او افتاد
و از غصه‌ی زیاد تاب نیاورد. پس



● مؤلف: باباامری

آسمان، گرد عشق می‌گردد

گفت و گو با عزت‌اله الوندی

برای یافتن کتابی که شنیده بود دربردارنده‌ی داستان‌های کهن است، به سفر رفت. در این سفر از روی پل به رودخانه افتاد و نزدیک بود غرق شود. اما نجات پیدا کرد. ببینید باید این جوری روی تحقیق نیرو گذاشت.

● شما جوانی را چگونه می‌بینید؟

حس می‌کنم قله است. دیدگاهی است که چشم‌اندازش، آینده‌ی هر آدمی به شمار می‌آید. یعنی از آن بالا آدم نگاه می‌کند و می‌بیند هدفش کجاست، چگونه می‌خواهد به هدفش برسد و برای رسیدن به آن، چه سختی‌هایی را باید پشت سر بگذارد.

● تفاوت زمان جوانی شما با نسل جوان امروز از نظر اجتماعی در چیست؟

نسل امروز، در دریایی از اطلاعات غوطه‌ور است. ما برای به دست آوردن یک کتاب، می‌باید خیلی زحمت می‌کشیدیم. اما امروز فراوانی اطلاعات باعث شده است که بعضی از جوان‌ها برای رسیدن به کشف و شهود زحمتی نکنند، یا انگیزه‌ای برای کشف مراحل تازه نداشته باشند.

● آیا نسل امروز با مطالعه فاصله گرفته است؟

فاصله نگرفته است. مطالعه یعنی به دست آوردن اطلاعات. مطالعه به خواندن کتاب محدود نیست. نگاه کردن به اطراف، لذت بردن از طبیعت، دیدن یک فیلم خوب یا یک عکس

کارهای بزرگ انجام دهند و در برابر نفس یا هر دشمن دیگری، مقاوم هستند.

● چه ارتباطی میان فردوسی و جوان‌های ما وجود دارد؟

معمولاً جوان‌های ما نه تنها از فردوسی، بلکه از آدم‌های بزرگی که جزو مفخر و مشاهیر هستند، الگو و سرمشق می‌گیرند. آن‌ها سرگذشت‌های جالب و جذابی دارند که با خواندن آن سرگذشت‌ها، بخشی از تجربه‌هایشان به خواننده منتقل می‌شود. آن‌ها با استفاده از این تجربه‌ها، در زندگی‌شان از گرفتاری در چنگال تکرار و روزمرگی‌هایی می‌یابند.

● آیا تاریخ تکرارپذیر است؟

تکرارپذیر است. مثلاً، هنرمند در هر موقعیتی ناچار به سختی کشیدن است. باید سختی بکشد. باید تنگدستی و دشواری رسیدن به مخاطب بسیار را تجربه کند. سختی و دشواری برخی مسائل دیگر غیر از معیشت، از جمله بی‌اقبالی نسبت به کارش را نیز ممکن است تجربه کند. سختی و دشواری تحقیق در کارش را هم طبیعتاً باید تجربه کند.

فردوسی با آن که سنش زیاد بود،

عزت‌اله الوندی، نویسنده و شاعر است. ۲۵ خرداد ۱۳۵۳ به دنیا آمده و از دبیرستان به ادبیات علاقه‌مند شده است. هم شعر می‌نویسد و هم داستان. او چند بار هنگام تحصیل در دبیرستان در جشنواره‌های شعر و قصه‌ی دانش‌آموزی شرکت کرد و رتبه‌هایی هم در سطح کشور به دست آورد. بعد از آن، فعالیت‌های حرفه‌ای نویسندگی را با اولین کتابش در سال ۱۳۷۶ آغاز کرد. اولین کتابش زندگی‌نامه‌ی داستانی حکیم ابوالقاسم فردوسی است. این کتاب در سال ۱۳۸۰ چاپ شد و تاکنون به چاپ پنجم رسیده و ۲۳ هزار نسخه از آن فروش رفته است. بقیه‌ی آثار او عبارت‌اند از: «بچه‌ها دلم برایتان تنگ می‌شود»، «تپه‌های بی‌مهرتاب»، «مردی به رنگ پرتقال»، «ایوان بهار»، «دوباره برمی‌گردد مرد بارانی»، «دیو کوچولو و بچه‌ی آدم» و «خوابی به رنگ فراموشی». کتاب‌های الوندی در جشنواره‌های متعدد مقام‌هایی نیز به دست آورده‌اند.

● از نظر شاهنامه، جوانی چه ویژگی‌هایی دارد؟

مظاهر جوانی در شاهنامه، سهراب و سیاوش هستند؛ هر دو پاک، قوی و توانمند تصویر می‌شوند. می‌توانند

نسل امروز، در دریایی از اطلاعات غوطه‌ور است

● چه‌قدر یک جوان می‌تواند عقل و احساسش را با هم پیش ببرد، به گونه‌ای که در تقابل با هم نباشند.

ببینید، اصلاً جوانی دوره‌ی احساس‌گرایی است. هرچه تجربه بالا می‌رود، چیرگی عقل بر احساس بیشتر می‌شود. به نظرم می‌آید که مطالعه روی چیرگی عقل بر احساس خیلی تأثیرگذار است. هر چند احساس هم چیز بدی نیست، ولی برای ایجاد تعادل بین این دو حتماً باید مطالعه کنیم.



او معلم انشای ما بود و بد نیست که اسمش را هم بگویم: آقای صادق عاشورپور که نمایش‌نامه‌نویس است و من خیلی چیزها از او یاد گرفته‌ام. او موضوع انشایی سر کلاس مطرح کرد و باعث شد هفته‌ی بعد نه تنها به تهدید معلم توجه نکنم، بلکه انشای سراسر طنزی را بنویسم و بیایم سر کلاس بخوانم. برای بچه‌های کلاس این حرکت من خیلی خیلی جسارت‌آمیز بود. چون روز اول، آن اتفاق و آن تهدید رخ داده بود، هیچ‌کس فکر نمی‌کرد من داستانی با این غلظت طنز ارائه بدهم. ولی آمدم و داستان را خواندم. بچه‌ها هم خندیدند. آقای عاشورپور هم خندید و هفته‌ی بعد، بچه‌ها این جسارت را پیدا کرده بودند که آن‌ها هم داستانی مشابه بنویسند و بیایند سر کلاس بخوانند.

● تحصیلات چه کمکی می‌تواند به رشد جوان‌ها بکند؛ چه از نظر اجتماعی و چه از نظر اخلاقی؟

ببینید، من محیط دانشگاه را نه به دلیل این که آدم آن‌جا کتاب می‌خواند و از استاد چیز می‌آموزد، دوست دارم. بیشتر به این دلیل دوست دارم که قرار گرفتن در آن فضا رقابت با هم‌کلاسی‌ها را پدید می‌آورد و هم‌زیستی با کسانی که همتای ما هستند، می‌تواند در ایجاد فضای پویا نقش داشته باشد. فضای پویا آدم را وارد آینده و چشم‌انداز روشنی در مقابلش قرار می‌دهد؛ البته به شرط این که ما در دانشگاه‌هایمان جلوی این فضا را نگیریم و با قانون‌های خشکی که وجود دارند، راه را بر این اتفاق نبندیم.

قشنگ، شنیدن یک موسیقی زیبا، صحبت کردن با یک نفر که سرشار از اطلاعات است، رفتن به یک سفر، بوییدن یک گل، شنیدن صدای پرنده، این‌ها همه می‌توانند مصداق مطالعه کردن باشند. حتی فکر می‌کنم که گشت زدن در دنیای سایبر یا مجازی هم می‌تواند در به دست آوردن اطلاعات کمک زیادی کند.

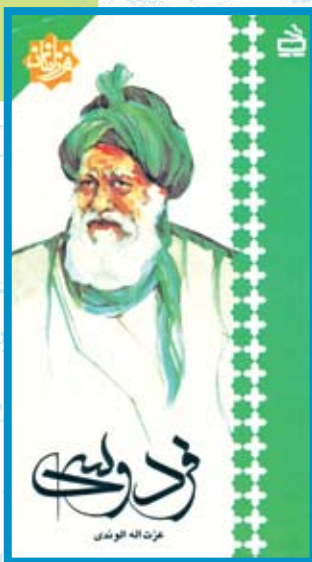
جوانی دوره‌ی احساس‌گرایی است. هرچه تجربه بالا می‌رود، چیرگی عقل بر احساس بیشتر می‌شود

● از چند کتابی که خیلی خوشتان آمده است، اسم ببرید.

اول از همه، شاهنامه‌ی فردوسی، چون همه چیز توی آن هست؛ از رنگ‌های حماسی گرفته تا حادثه‌ی عاشقانه‌ای که خیلی تأثیرگذار و یکه و منحصر به فردند. کتاب «فردوسی» زنده‌یاد استاد محمد امین ریاحی و هم‌چنین «سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی» از او، «جیم دکمه و لوکاس لوکوموتیوران» و «داستان بی‌پایان» از میشائیل انده، رمان‌های بزرگ دنیا از جمله «پیرمرد و دریا»، «وداع با اسلحه»، «برادران کارامازوف»، «جنایت و مکافات» و خیلی کتاب‌های دیگر.

● از اولین نوشته‌هایتان بگویید.

سوم راهنمایی بودم. معلممان روز اول که آمد سر کلاس، من با بغل دستی‌ام حرف می‌زدم. آمد جلو، انگشتش را گرفت رو به صورتم و به شدت تهدیدم کرد: «اگر از این به بعد توی کلاس من، یک کلمه حرف بزنی، از کلاس اخراجت می‌کنم!»



● فردوسی

● عزت‌اله الوندی

● انتشارات مدرسه

«قصه‌ی تاریخ، آموزنده‌ترین قصه‌ی روزگار است. اصلاً خود تاریخ برای این است که ما از گذشتگانمان پند بگیریم. اما هربار فراموش می‌کنیم.

همیشه سعی کنید آزاده باشید، تا کسی به ناحق بر شما فرمان نراند.

ای نور دیده! گردنی را که ایزد به کیفر گناه بسته باشد، تیغ رستم نمی‌گشاید. تو اگر دلاوری، اهریمن نفس خود را بکش و آتش پاک را در دل بیفروز! شب و روز از درگاه یزدان پاک بخواه که دوباره از مهر وطن، تابندگی و سرافرازی به ما بخشد.»

این‌ها فقط گوشه‌هایی از تعلیماتی است که توسط پدر و آموزگار مکتب به حکیم ابوالقاسم فردوسی در کودکی و نوجوانی داده می‌شد. همه می‌دانیم که وی رنج بسیار کشید. برای سرودن شاهنامه در نشیب و فراز بسیار زندگی افتاد. تنگ‌انگ قهرمانانش چنان زندگی کرد که آن هم، کم از حماسه نبود. تا ایران باقی است او از نیستی و مرگ رهایی یافته است.

عزت‌اله الوندی در این کتاب کوشیده است که فقط نقل نکند، بلکه با فضا سازی و طرح اشخاص فرعی، خواننده را به فردوسی نزدیک کند. او را ببیند و بشناسد. حتی گاه زندگی و دوستی‌های امروز را با سال‌های زندگی فردوسی مقایسه کند.

نیایش یکی از راه‌هایی است که به آدم آرامش می‌دهد

● نقش عبادت در زندگی جوان‌های ما چیست و چه تأثیر دارد؟

ناچارم برای پاسخ دادن به این پرسش، شما را ارجاع بدهم به آن داستان سعدی در «گلستان» که از زبان شورده‌ای می‌گوید: یک شب که از خواب بیدار شدم، صدای پرنده‌ها و دیگر موجودات را شنیدم که خیلی شاد تسبیح خداوند را می‌گفتند. با خودم فکر کردم که همه‌ی اجزای طبیعت در حال تسبیح خداوند هستند، اما تو درخوابی. فکر می‌کنم، یکی از اتفاقاتی که در زندگی هر آدمی می‌افتد، این است که او، تکیه‌گاهی دارد، یک هدف عالی دارد، و چشم‌انداز وسیعی دارد - اما فراتر از همه‌ی این چشم‌اندازها و هدف‌ها، وجودی هست که ما اسم خدا را رویش می‌گذاریم. من فکر می‌کنم که نیایش یکی از راه‌هایی است که به آدم آرامش می‌دهد. حداقل در این دنیای سراسر هیاهو، فرصتی است تا یک گوشه‌ی دنج پیدا کند برای ارتباط پیدا کردن با خدایش.

● نقش عشق در زندگی جوان‌ها چیست؟

عشق چو کار دل است دیده‌ی دل بازکن

جان عزیزان نگر مست تماشای عشق
آسمان گرد عشق می‌گردد ...

معما و سرگرمی

● بهارک دماوندی

معما ۱۱

۵	۲	۵	۴	۱
۷	۶	۱	۷	۳
۵	۹	۴	۱	۵
۲	۳	۸	۳	۲
۳	۱	۴	۹	۶

در جدول زیر از گوشه‌ی سمت چپ پایین شروع کنید و با حرکت‌هایی به طرف بالا و به سمت راست، خود را به گوشه‌ی سمت راست بالا برسانید. شما باید مسیری را پیدا کنید که مجموع اعداد روی آن مسیر بیشترین مقدار ممکن شود.

معما ۱۲

L			
	D		
		A	
			E

جدول زیر را با حروف AAEEIIMPPPTT کامل کنید، به‌طوری که کلمات سطر اول با ستون اول، سطر دوم با ستون دوم، سطر سوم با ستون سوم و سطر چهارم با ستون چهارم یکی شود.

معما ۱۳

	۳۶		۳۵		۳۷	
	۳۱		۳۶		۳۹	
	۳۸		۳۶		۳۶	

همان‌طور که مشاهده می‌کنید، در جدول 7×7 زیر، در مکان‌های هاشورخورده اعدادی درج شده‌اند. در اطراف هر خانه‌ی هاشورخورده هشت مربع خالی وجود دارد. شما باید این هشت خانه را با اعداد ۱ تا ۷ به‌گونه‌ای پر کنید که مجموع این اعداد با عدد واقع در مربع هاشورخورده برابر شود. به‌علاوه، پس از پر شدن همه‌ی خانه‌ها، هیچ سطر یا ستون پر نشده نباید اعداد تکراری داشته باشد.

افتخارات ورزشی

- قهرمان فوتسال آسیا در دومین دوره‌ی بازی‌های آسیایی ۱۳۷۸ و کسب مقام آقای گل مسابقات.
- بهترین بازیکن فصل دوم لیگ برتر فوتسال کشور به همراه تیم «پیمان» و کسب مقام آقای گل مسابقات.
- قهرمانی سومین دوره‌ی بازی‌های فوتسال آسیا در سال ۱۳۸۰ و کسب مقام آقای گل مسابقات.
- کسب قهرمانی جام رمضان با تیم «شهید منصوری» قرچک.
- قهرمان فوتسال آسیا در چهارمین دوره‌ی بازی‌های آسیایی ۱۳۸۱ و کسب مقام آقای گل مسابقات.
- قهرمانی فوتسال آسیا در پنجمین دوره‌ی بازی‌های آسیایی ۱۳۸۲ و کسب مقام آقای گل و معرفی به عنوان فنی‌ترین بازیکن مسابقات.
- ورود به باشگاه «لاتزیوی ایتالیا» در سال ۱۳۸۲ و شرکت در هشت مسابقه با ۱۹ گل زده.
- قهرمانی فوتسال آسیا در بازی‌های آسیایی «ماکائو» در سال ۱۳۸۳ و کسب مقام آقای گل مسابقات.
- قهرمانی فوتسال آسیا در بازی‌های آسیایی «ویتنام» در سال ۱۳۸۴ و کسب مقام آقای گل مسابقات.
- کسب عنوان قهرمانی لیگ فوتسال ایران به همراه تیم «تام ایران خودرو» در سال ۱۳۸۵.
- کسب مقام بهترین بازیکن فوتسال آسیا در سال ۱۳۸۶ در بازی‌های «توکیو» به همراه قهرمانی تیم ملی فوتسال ایران.
- کسب عنوان «سوپرستار فوتسال آسیا» از سوی بن‌همام، رییس کنفدراسیون فوتبال آسیا در سال ۱۳۸۶.
- معرفی به عنوان بهترین بازیکن سال فوتسال آسیا در سال ۱۳۸۶.
- کسب عنوان آقای گل بازی‌های قهرمانی آسیا در «تایلند» به همراه تیم فوتسال ایران در سال ۱۳۸۷.
- انتخاب او به عنوان یکی از ده بازیکن برتر فوتسال جهان از سوی «فدراسیون جهانی فوتبال» در سال ۱۳۸۸.



نامداران ورزش ایران

وحید شمسایی

آقای گل جهان



● سیدکمال شهابلو

فوتسال در گذر زمان

۱۹۳۰: شکل‌گیری فوتبال پنج نفره برای جوانان در اروگوئه، در زمینی به ابعاد زمین بسکتبال توسط ژورن کارلوس.

۱۹۶۵: برگزاری اولین رقابت بین‌المللی فوتسال آمریکای جنوبی و قهرمانی پاراگوئه.

۱۹۸۵: برگزاری دومین جام جهانی فوتسال در اسپانیا و قهرمانی برزیل در این دوره از بازی‌ها.

۱۹۸۸: برگزاری سومین دوره‌ی جام جهانی فوتسال در کشور استرالیا و قهرمانی پاراگوئه در این مسابقات.

۱۹۸۹: حمایت مالی مستقیم «فیفا» از برگزاری مسابقات فوتسال بین‌المللی. از این سال، رشته‌ی فوتسال با رسمیت بیشتری برگزار شد.



باوحید شمسایی

- متولد ۲۴ آذر ۱۳۵۴.
- سومین فرزند خانواده.
- ازدواج در ۲۲ سالگی.
- دارای یک فرزند دختر.
- مشوقان ورزشی او، امیر شمسایی (برادر)، سیدمهدی ابطحی.
- دعوت به تیم ملی فوتسال ایران در ۲۴ سالگی.
- اولین گل ملی، در بازی دوستانه تیم ملی ایران با تیم ملی روسیه در سال ۱۳۷۸.
- تعداد گل‌های زده بالغ بر ۳۳۰ گل.
- آقای گل جهان و شکستن رکورد جهانی مانوئل تویاس برزیلی.
- درج نام او در کتاب معروف رکوردها در سال ۱۳۸۶.



چند قانون فوتسال

- تعویض نامحدود بازیکنان.
- در صورتی که تعداد خطاهای یک تیم در یک نیمه به پنج خطا برسد، از آن به بعد اگر آن تیم خطا کند، تیم مقابل یک ضربه‌ی آزاد مستقیم از نقطه‌ی پنالتی دوم می‌زند.
- مدت بازی فوتسال دو وقت ۲۰ دقیقه‌ای است و در صورت خروج توپ از خطوط طولی و یا عرضی، زمان بازی متوقف می‌شود.
- به غیر از داور اصلی و کمک او، فردی در کنار زمین، مدت بازی، خطاهای تیمی و غیره را ثبت و به داور اصلی اعلام می‌کند.

از زبان وحید

دو تا توپ پلاستیکی می‌خریدیم و یکی را لای دیگری می‌کردیم. با چهار تکه آجر هم دروازه درست می‌کردیم. سوت پایان بازی هم، صدای الله اکبر مؤذن «مسجد بنی‌هاشم» خیابان گرگان بود. با سرعت به سمت مسجد می‌دویدیم. هرکس زودتر می‌رسید، مکبر می‌شد. درس متوسط بود. بیشتر فکر و خیال فوتبال بود. در نوجوانی زیر نظر علی نقیان در باشگاه «بنیاد شهید» بازی کردم. مدتی هم به باشگاه «بانک تجارت» رفتم.

برادرم امیر را خیلی قبول دارم. هم برادر بزرگ‌تر من است، هم جانباز جنگی، و هم یک فوتبالیست خوب. یک‌روز که امیر برای بازی به «باشگاه پیمان» می‌رفت، مرا هم با خودش برد و به سید مهدی ابطحی معرفی‌ام کرد. آن روزها حدود ۱۰۰ کیلو وزنم بود. آقا ابطحی خنده‌ای کرد و گفت: بیا بازی کن. یک نیمه که بازی کردم، گفت: بازم بیا باشگاه تمرین کنیم. در مدت کوتاهی در تپه‌های داودیه ۴۰ کیلو وزن

کم کردم. چشم که به هم زدم، پیراهن شماره‌ی ۱۷ تیم تنم بود.

اولین گل رسمی خودم را وارد دروازه تیم فوتسال استقلال تهران کردم. از کودکی بازی‌های علی پروین، حمید درخشان، محمد پنجعلی و حسن انصاری‌فر را دوست داشتم. ۲۴ سالم بود که به تیم فوتسال ایران دعوت شدم. تقریباً در اکثر «بازی‌های قهرمانی آسیا» آقای گل مسابقات شدم. حتی دوره‌ای را هم برای «لاتزیو» بازی کردم. چشمان دلتنگ دختر کوچکم، و دوری از وطن و خانواده‌ام، نگذاشت که در غربت بمانم.

بیش از ۳۳۰ گل توی دروازه‌ی حریفان کاشته‌ام. با این که توانستم رکورد مانوئل تویاس برزیلی را بشکنم و نامم را در کتاب «رکوردها» ثبت کنم، هیچ‌وقت مغرور نشدم. خوب می‌دانم که هرچی دارم از ائمه‌ی اطهار(ع)، دعای پدر و مادر و همراهی همسرم است. هیچ‌وقت بدون یاد حضرت زهرا(س) وارد زمین نمی‌شوم.



تحصیلات

تحصیلات اولیه‌ی فارابی بیشتر پایه‌ی دینی داشت. او تحصیلاتش را از کودکی آغاز کرد و علوم صرف و نحو، فقه، حدیث و تفسیر قرآن را فراگرفت و سپس به مطالعه و تحصیل ریاضیات و فلسفه پرداخت. او برای تحصیل، به آن‌چه که در وطنش وجود داشت، قناعت نکرد و برای ادامه‌ی تحصیل به عالی‌ترین مرکز آموزش آن روزگار، یعنی شهر بغداد، رفت. در آن زمان ۴۰ ساله بود. در آن‌جا وی در کلاس درس منطق ابوبشیر متی بن یونس حاضر شد و تمام منطق ارسطو را در محضر این استاد فراگرفت. آن‌قدر در منطق مهارت پیدا کرد که حتی از استادش نیز بهتر شد. البته وی از رشته‌های دیگر دانش نیز غافل نبود و هر رشته را نزد استاد برجسته‌ای خواند.

تولد و مرگ

ابونصر محمدبن محمد فارابی بین سال‌های ۲۵۷ تا ۲۶۰ هجری قمری توابع «فاراب» به دنیا آمد. فاراب از شهرهای ماوراءالنهر (خراسان) ایران به دنیا آمد. فارابی ۱۰ سال آخر عمرش را در حلب و دمشق به سر برد. در سال ۳۰۰ هجری در خاک سپرده شد.

تلاش برای یادگیری بیشتر

ابونصر فارابی به دلیل عشق و علاقه و اهمیت خاصی که برای علم منطق قائل بود، برای یادگیری بیشتر از بغداد به حران که از شهرهای فعلی کشور سوریه است، رفت و یک‌بار دیگر با دقت بیشتری منطق ارسطو و فلسفه را نزد ابوحنان بن جیلان، استاد بزرگ منطق و فلسفه، درس گرفت. بعد از آن دوباره به بغداد بازگشت و تحقیقات و مطالعاتش را درخصوص آثار فلسفی و منطقی افلاطون و ارسطو و همچنین علوم دیگر ادامه داد.

حسین احمدی

فارابی

معلم ثانی

ویژگی‌ها

- هوش زیاد: فارابی هوش فوق‌العاده‌ای داشت و هرچه را درس می‌گرفت یا می‌خواند، به سرعت می‌آموخت.
- زهد و تقوا: بسیار زاهد و باتقوا بود و در پرداختن به امور دنیوی فقط به ضروریات اکتفا می‌کرد.
- قناعت: در زندگی قناعت را پیشه‌ی خود ساخته بود.
- حتی در دربار سیف‌الدوله هم بسیار قانع زیست و زندگی پزرزق و برق دربار او را فریب نداد. با آن‌که سیف‌الدوله حقوق زیادی از بیت‌المال برایش تعیین کرده بود، تنها به چهار درهم در روز قناعت می‌کرد. در مورد او گفته‌اند: «فارابی در دولت عقل هم‌چون شاهان زندگی می‌کرد در حالی که از لحاظ مادی بسیار ساده می‌زیست.»

معلم ثانی

ارسطو برای این‌که عقل گمراه نشود و درست بیندیشد، قانون و مقرراتی به نام منطق وضع کرد و به همین دلیل دانشمندان جهان به او لقب «معلم اول» را دادند. ابونصر فارابی، تلاش‌های ارسطو را تکمیل کرد و شرح و تفسیرهای فراوانی بر فلسفه و منطق او نوشت. آثار ارسطو، به‌ویژه منطق او را، به بهترین شکل مرتب و منظم کرد و نواقص آن را برطرف ساخت. تقسیمات پنج‌گانه‌ی استدلال، یعنی بحث صناعات خمس را هم به آن افزود. او با کارهای بارزش و عالمانه‌اش، آثار ارسطو را بسیار بهتر از آن‌چه که وی نوشته بود، بازنوشت. به گونه‌ای که می‌توان گفت اگر فارابی نبود، ارسطو شهرت و منزلت امروزی را نداشت. به خاطر همین، جهان دانش لقب «معلم ثانی» را به او داد.

زنبوردرمانی

● ایتالو کالونیو (نویسنده ایتالیایی)
● با انتخاب و مقدمه‌ی نقی سلیمانی
● تصویرگر: سعید نوروزی

اشاره

ایتالو کالونیو (۱۹۲۳-۱۹۸۵) را در ایران با کتاب‌های «اگر شبی از شب‌های زمستان مسافری»، «بارون درخت نشین»، «ویکت شقه شده»، «افسانه‌ها و شهرهای نامرئی»، «شش یادداشت برای هزاره‌ی بعدی»، و یکی دو کتاب دیگر، از جمله «مارکو والدو» می‌شناسند.

مارکو والدو، قهرمان کتابی به همین نام، کارمند جزء یک شرکت صنعتی در یکی از شهرهای بزرگ شمال ایتالیا، متأهل و دارای سه فرزند است. پدر و مادرش هر دو «گیاه‌شناس» بوده‌اند و می‌توان گفت در شیفتگی او به طبیعت و شناخت آن سهم زیادی داشته‌اند؛ طبیعتی که او با نگرش متمایز و استثنایی با آن روبه‌رو می‌شود. مارکو والدو در این کتاب ما را در میان آسفالت و سیمان شهر به جست‌وجوی طبیعتی می‌برد که خود می‌بیند. او گرچه با هزار امید و آرزو قدم به شهر می‌گذارد، ولی با دیدن آن همه نابهنجاری و نابسامانی دل‌بستگی‌اش را به طبیعت از دست نمی‌دهد. او طبیعت را حتی در کنار جدول خیابان هم می‌یابد! جایی که از دل خاک

قارچی در حال بیرون آمدن است.

والدو هر روز با عدم انطباق با دنیای شهری مواجه می‌شود. بنابراین در هر قصه‌ای به جست‌وجوی نشانه‌های طبیعتی می‌رود که زیر نشانه‌های خفقان‌آور و از نظر او، غیرقابل درک مدرنیستی پیروز پنهان است که با معجزه‌ی اقتصادی بعد از جنگ جهانی مرتبط می‌شود. این جست‌وجو نخست او را به ردیابی کوچک‌ترین نشانه‌های زندگی حیوانی یا نباتی در شهر می‌برد و سپس، با خواندن رمز آن نشانه‌ها، به گریز در رؤیایپردازی درباره‌ی حالت غریزی می‌کشانند که نتیجه‌ی تغییرناپذیر آن، به شکل سرخوردگی بروز می‌کند.

کالونیو به این قصه‌ها وزنی بیش از حد نورالپستی می‌بخشد و متن به قصه‌ی کوچکی برای بزرگ‌سالان تبدیل می‌شود؛ جایی که خشونت نقد، در پس لیخن پنهان می‌شود.

داستان «زنبوردرمانی» در مجموعه‌ی مارکو والدو، با ترجمه‌ی **سُمانه سادات ناصری**، تحت عنوان «معالجه با نیش زنبور» چاپ شده است که ما کوشیده‌ایم با ویرایش، آن را یک آب شسته‌تر عرضه کنیم.

این‌جا نوشته است با زهر زنبور، با زهر آن‌هایی که نیش می‌زنند.

و بعد هم چند خطی برایش خواند. مدتی طولانی درباره‌ی زنبور و فواید آن و این‌که چنین معالجه‌ای چه‌قدر خرج برمی‌دارد، با هم صحبت کردند.

مارکو والدو از آن روز به بعد وقتی در خیابان‌ها راه می‌رفت، گوشش با هر صدای وزوزی تیز می‌شد و با نگاهش هر حشره‌ای را که اطرافش در پرواز بود، دنبال می‌کرد. تا روزی، پرواز زنبوری را که شکم بزرگی با خطوط زرد و مشکی داشت، زیرنظر گرفت. زنبور به حفره‌ی درختی وارد شد که زنبورهای دیگری هم از آن خارج می‌شدند. همه‌های بود از وزوز و رفت‌وآمد زنبورها که نشان می‌داد باید کندویی توی ته‌ی درخت باشد. مارکو والدو زود آماده‌ی شکار شد. او شیشه‌ی خالی مربایی با خودش آورده بود که هنوز کمی مربا ته

رماتیسیم خودش، همسرش و دختر بزرگش که «طفלקی» مریض احوال بود، برایش تعریف می‌کرد.

مارکو والدو هر روز ناهارش را در روزنامه‌ای می‌پیچید و بعد از نشستن روی نیمکت، آن را باز می‌کرد و کاغذ مچاله شده‌اش را به آقای ریتزیبری می‌داد که برای خواندنش بی‌تابانه دستش را دراز می‌کرد و می‌گفت: «بده بینم اخبار چیست؟»

و با همان اشتیاق همیشگی شروع می‌کرد به خواندن آن، حتی اگر مربوط به دو سال پیش بود!

تا این‌که روزی چشمش به مقاله‌ای افتاد درباره‌ی طرز معالجه‌ی رماتیسیم با نیش زنبور!

مارکو والدو که بیشتر آدم خوش‌بینی بود تا بدبین، گفت: «لابد منظورش عسل آن است!»

آقای ریتزیبری گفت: «نه، نه. در

زمستان رفت و پشت سرش دردهای رماتیسیمی را بر جای گذاشت. آفتاب ملایم نیمروزی توی ساعات بعدازظهر می‌چسبید. **مارکو والدو** در انتظار شروع مجدد کار، چند ساعتی را روی نیمکت به تماشای برگ‌هایی می‌گذراند که جوانه می‌زدند. بعد پیرمردی که در پالتو وصله دارش قوز کرده بود، از راه می‌رسید و در کنارش می‌نشست. پیرمرد آقای **ریتزیبری**^۱ تنها و بازنشسته بود و او هم به نشستن روی نیمکت در زیر آفتاب عادت کرده بود.

این آقای ریتزیبری گاهگاه تکانی می‌خورد و با آهی که می‌کشید، بیشتر در پالتویش فرومی‌رفت. او تمام دردهای رماتیسیمی، مفاصل و کمر درد را یکجا داشت؛ دردهایی که در زمستان سرد و مرطوب شروع می‌شد و تا سال بعد دست‌از سرش بر نمی‌داشت. مارکو والدو برای آن‌که او را دل‌داری دهد، از درد



کند تا مصرف روزانه‌اش را تأمین کنند.

چند روز بعد سروکله‌ی آقای ریتزیبری در خانه‌ی مارکووالدو پیدا شد. پیرمرد دیگری هم همراهش بود؛ **شوالیه اولریکو**^۲ که یکی از پاهایش را روی زمین می‌کشید و می‌خواست مارکووالدو معالجه‌اش را هرچه زودتر شروع کند.

این خبر همه‌جا پیچید. مارکووالدو حالا دیگر به‌طور حرفه‌ای کار می‌کرد. همیشه نیم‌دوجین زنبور ذخیره نگه می‌داشت. زنبورها را تک‌تک

در لوله‌ی آزمایشی مجزا روی طاقچه چیده بود. اولوله‌ی آزمایش را مثل آمپول به کپل بیمارانش نزدیک می‌کرد، در کاغذی آن را برمی‌داشت و وقتی زنبور نیشش را می‌زد، با پنبه‌ی آغشته به الکل، هم‌چون پزشک ماهر، جایش را به سهولت مالش می‌داد.

خانه‌ی آن‌ها یک اتاق بیشتر نداشت که تمام افراد خانواده در آن می‌خوابیدند. با پاراوانی موقتی، اتاق را به دو قسمت کردند: یک طرف اتاق انتظار بود و در طرف دیگر، بیماران را می‌پذیرفتند. همسر مارکووالدو آن‌ها را به اتاق انتظار راهنمایی می‌کرد و حق ویزیتشان را هم البته می‌گرفت. بچه‌ها هم بی‌کار نمی‌نشستند. شیشه‌های خالی را برمی‌داشتند و برای شکار زنبور به جاهایی می‌دویدند که کندو وجود داشت. گاهی زنبوری آن‌ها را می‌گزید، ولی از وقتی فهمیده بودند به حالشان مفید است، دیگر گریه و زاری نمی‌کردند.

آن سال، رماتیسم به جان مردم چنگ انداخته بود و طرز معالجه‌ی مارکووالدو با موفقیت زیادی مواجه شد. روزهای شنبه بعدازظهر، اتاق محقر زیر شیروانیش

آن چسبیده بود. در شیشه را برداشت و نزدیک درخت گرفت. هنوز چیزی نگذشته بود که زنبوری اطراف آن وزوز کرد و بوی شکر او را داخل کشاند. مارکووالدو خیلی سریع در شیشه را با سرپوشی کاغذی بست.

آن روز، والدو به محض دیدن آقای ریتزیبری گفت: «زود باشید زود، می‌خواهم زهر زنبور را به شما تزریق کنم!»

و شیشه‌ی مربا را که زنبور عصبانی در آن زندانی بود، نشان داد.

پیرمرد هنوز مردد بود. ولی مارکووالدو به هیچ قیمتی حاضر نبود آزمایشش را به تأخیر اندازد و اصرار داشت همان‌جا، روی نیمکت تزریق را انجام دهد؛ حتی لازم نبود لباسش را هم درآورد. آقای ریتزیبری با ترس و امید، ابتدا گوشه‌ی پالتو و بعد گوشه‌ی کت و پیراهنش را بالا زد و از زیر پیراهن کشی سوراخ سوراخش، بالاخره قسمتی از کیلش را نشان داد که درد می‌کرد. مارکووالدو دهانه‌ی شیشه‌ی مربا را پیش برد و کاغذی را که به جای درش گذاشته بود، از روی آن کند. اول هیچ اتفاقی نیفتاد؛ زنبور بی‌حرکت بود: «یعنی خوابش برده است؟!»

مارکووالدو برای آن که بیدارش کند، ضربه‌ای به ته شیشه زد. درست همین ضربه را هم کم داشت. زنبور به جلو رانده شد و نیشش را در کپل آقای ریتزیبری فرو کرد. پیرمرد فریادی از سر درد کشید و سرپا ایستاد. آن‌گاه مانند سربازی که در صف جمع گام برمی‌دارد، شروع کرد به راه رفتن و همان‌طور که جای سوزناک آن را می‌مالید، به‌طور نامفهومی، یک بند به زمین و زمان لعنت می‌فرستاد.

مارکووالدو از نتیجه‌ی کارش خیلی راضی به‌نظر می‌رسید. چرا که پیرمرد را هرگز این چنین راست قامت و سرحال ندیده بود. در همین موقع، سروکله‌ی پلیسی پیدا شد که چهار چشمی آن‌ها را می‌پایید. ولی مارکووالدو زیر بغل آقای ریتزیبری را گرفت و دوتایی سوت‌زنان از آن‌جا دور شدند.

مارکووالدو با زنبور دیگری در داخل شیشه‌ی مربا به خانه برگشت. راضی کردن زنش به آن تزریق، کار ساده‌ای نبود؛ ولی بالاخره موفق شد. فقط از سوزش نیش آن کمی ناله‌اش بلند شد.

از آن روز به بعد، مارکووالدو به‌طور جدی به شکار زنبور پرداخت. به دخترش **ایزولینا** هم زنبوری تزریق کرد و نوبت دوم تزریق همسرش را هم انجام داد. چرا که فقط یک معالجه‌ی اصولی می‌توانست مثر ثمر باشد. آن‌وقت تصمیم گرفت به خودش هم تزریق کند. بچه‌ها معلوم است چه اخلاقی دارند، مرتب می‌گفتند: «بابا، به ما هم آمپول بزن!»

ولی مارکووالدو ترجیح داد شیشه به آن‌ها بدهد و روانه‌ی شکار زنبورشان

به گوششان رسید، او را دیدند که دو پای دیگر هم قرض کرده، با چنان سرعتی می‌دود که هرگز سابقه نداشت. از آن جایی که آن توده‌ی ابر، مانند دود کوره، دنبالش کشیده شده بود، گویی سرعتش از قوه‌ی بخار ناشی شده باشد.

عابرین حتی فرصت نمی‌کردند بفهمند آن «آبر» توأم با وزوز و آدمی که مثل برق و با صدایی رعدآسا خیابان‌ها را پشت‌سر می‌گذارد، چیست.

در همان حال مارکووالدو به مریض‌هایش داشت

می‌گفت: «صبر داشته باشید، همین الان زنبور برایمان می‌رسد.»

ناگهان در باز شد و توده‌ی زنبورها به اتاق حمله کردند. او حتی میکلینو را هم ندید که می‌دوید تا سرش را در تشت آب فرو کند. اتاق از زنبور پر شده بود و مریض‌ها بیهوده تلاش می‌کردند با دست، در برابر آن‌ها از خود دفاع کنند. آن‌ها که رماتیسم داشتند، این را هم چون معجزه‌ای برای شفای دردشان می‌دانستند و آن‌ها که قدرت حرکت نداشتند، از خشم می‌رقصیدند.

اول آتش‌نشانی از راه رسید و بعد صلیب‌سرخ. مارکووالدو روی تخت بیمارستان با صورتی که از شدت گزیدگی پُف کرده بود و قابل تشخیص نبود، جرئت نداشت در برابر ناسزاهایی که مریض‌هایش از تخت‌های دیگر نثارش می‌کردند، عکس‌العملی از خود نشان دهد.

پی‌نوشت

1. Ritzieri
2. Cavalier Ulrico



درمی‌آمد و هر بار کمی بیشتر نزدیک کندویش می‌نشست. تا این که درست لب حفره‌ی درخت نشست. میکلینو در حالی که شیشه را رویش قرار می‌داد، دید دو زنبور بزرگ به او حمله کردند. گویی قصد داشتند به کله‌اش نیش بزنند. پسرک خودش را کنار کشید، ولی دیگر دیر شده بود. سوزش نیش زنبورها را احساس کرد، فریادی از سر درد کشید و شیشه‌ی خالی را رها کرد. ولی همین که فهمید چه دسته‌گلی به آب داده است، درد را فراموش کرد: شیشه‌ی خالی داخل کندو افتاده بود! دیگر کوچک‌ترین صدای وزوزی شنیده نمی‌شد و هیچ زنبوری از کندو بیرون نمی‌آمد. میکلینو که حتی قدرت فریاد کشیدن را هم از دست داده بود، از دیدن زنبورها که ناگهان مانند توده‌ی ابر سیاهی و با وزوزی کر کننده، بیرون زده بودند؛ یک قدم به عقب پرید: زنبورهای داخل کندو بودند که همگی به صورت توده‌ای خشمگین به سویش حمله کرده بودند.

برادرهایش که فقط صدای نعره‌اش

مملو از مردان و زنانی می‌شد که از شدت درد ستون فقرات یا کمر می‌نالیدند. بعضی ظاهر ژنده‌ی فقرا را داشتند و بعضی دیگر به نظر آدم‌های مرفهی می‌رسیدند؛ ولی همگی مجذوب درمان جدید مارکووالدو شده بودند.

یک روز مارکووالدو پسرهایش را صدا زد و گفت: «زود باشید، شیشه‌های خالی را بردارید و هر چه می‌توانید زنبور بگیرید!» و آن‌ها را راهی کرد.

آن روز، روزی آفتابی بود و زنبورهای زیادی در هوا پرواز می‌کردند. بچه‌ها معمولاً کمی دورتر از درختی که لانه‌ی زنبورها قرار داشت، به شکار تک زنبورهای می‌پرداختند که پرواز می‌کردند. ولی آن روز میکلینو، برای آن که بتواند سریع‌تر و هر چه بیشتر زنبور شکار کند، درست حول و حوش دهانه‌ی کندوی آن‌ها به شکار پرداخت و به برادرهایش گفت: «این‌طوری باید شکار کرد.»

و سعی کرد به محض نشستن زنبوری، شیشه‌ی خالی را رویش بگذارد، ولی آن زنبور به سرعت به پرواز



معرفی مجله‌ی رشد برهان متوسطه

مجله‌ی ریاضی «رشد برهان متوسطه»، از سلسله مجلات رشد، برای دانش‌آموزان دوره‌ی متوسطه و پیش‌دانشگاهی با اهداف زیر منتشر می‌شود:

- رفع مشکلات درسی ریاضی
- ارتقای سطح کیفی دانش ریاضی
- آمادگی برای شرکت در المپیادهای ریاضی
- ارائه‌ی مطالب برای دانش‌آموزان علاقه‌مند، مانند: مسائلی برای حل، مسائل مسابقه‌ای، تفریح اندیشه، تاریخ ریاضی، زندگی‌نامه‌ی علمی و اجتماعی ریاضی‌دانان مسلمان و معرفی سایت‌های ریاضی
- در شماره‌ی پاییز ۸۸ این مجله، مطالب زیر را ملاحظه می‌کنید:
- * یادهای آموزشی (محمد فرزند موسی مشهور به خوارزمی)
- * اتحادهای مثلثاتی
- * دستگاه‌های شمارش
- * مسئله‌ای چالش برانگیز از احتمال
- * مدل‌سازی و خطای اندازه‌گیری
- * تعداد افزایش یک مجموعه
- * قضیه‌ی تقسیم و کاربردهای آن
- * رویکرد هندسی- رویکرد جبری در آموزش هندسه

- * انتگرال‌گیری جدولی
- * آشنایی با نظریه‌ی مجموعه‌های فازی
- * هم‌نهشتی و کاربردهای آن
- * با راهیان المپیادهای ریاضی
- * طراحی با رابطه‌های ریاضی
- * مطالب جذاب و خواندنی ریاضی



گردونه‌ی
ریاضیات

سیما همدانی

شگفتی‌های مجموع مربعیات اعداد طبیعی

۱. تعدادی از جواب‌های معادله‌ی $z^2 = y^2 + x^2$ چنین است:

$$3^2 + 4^2 = 5^2 \quad (I) \quad x=2, y=3, z=5 \text{؛ زیرا:}$$

$$6^2 + 8^2 = 10^2 \quad (II) \quad x=6, y=8, z=10 \text{؛ زیرا:}$$

$$30^2 + 40^2 = 50^2 \quad (III) \quad x=30, y=40, z=50 \text{؛ زیرا:}$$

آیا می‌توانید، جواب‌های دیگری برای این معادله بنویسید؟

۲. تعدادی از جواب‌های معادله‌ی $z^2 = k^2 + y^2 + x^2$ به صورت زیر است:

$$3^2 + 4^2 + 12^2 = 13^2 \quad (I) \quad x=3, y=4, k=12, z=13 \text{؛ زیرا:}$$

$$3^2 + 4^2 + 12^2 = 13^2$$

$$6^2 + 8^2 + 24^2 = 26^2 \quad (II) \quad x=6, y=8, k=24, z=26 \text{؛ زیرا:}$$

$$6^2 + 8^2 + 24^2 = 26^2$$

$$30^2 + 40^2 + 120^2 = 130^2 \quad (III) \quad x=30, y=40, k=120, z=130 \text{؛ زیرا:}$$

$$30^2 + 40^2 + 120^2 = 130^2$$

آیا می‌توانید جواب‌های دیگر این معادله را بنویسید؟

۳. به برابری‌های زیر دقت کنید. آیا می‌توانید ادامه‌ی آن‌ها را بنویسید؟

$$3^2 + 4^2 = 5^2$$

$$3^2 + 4^2 + 12^2 = 13^2$$

$$3^2 + 4^2 + 12^2 + 84^2 = 85^2$$

$$3^2 + 4^2 + 12^2 + 84^2 + 3612^2 = 3613^2$$



یک حرف
و دو حرف

● بهناز پورمحمد

عشق‌های دوره‌ی جوانی و
پیامدهای آن در گفت‌وگو با
دکتر محمود گلزاری

هنر بزرگ خویشتن‌داری

عکس: علیرضا رحیمی

پژوهشگر و عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی است. ایشان در طول سال‌های ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۸ با مجلات رشد با عنوان سردبیر «رشد معلم» و سردبیر «رشد جوان» همکاری داشتند که باعث خرسندی و افتخار ماست. از آن سال‌ها مقالات متعددی از ایشان به یادگار مانده است. به گفته‌ی خودشان: «مقالاتم بیشتر از رشد معلم، در رشد جوان به چاپ می‌رسید؛ به قول حافظ: عهد ما بال شیرین توامروزی نیست دیرگاهی است که از این جام هلالی مستم»

من پاسخ می‌دادم. ولی وقتی متوجه شدند که بحث جدی است، با کمی تأمل رفتارشان برای خودشان هم سؤال‌برانگیز شد. گروه دیگری که به سراغشان رفتم، پدر و مادرها و اولیای دبیرستان بودند. پس از این که موضوع را با آنها مطرح کردم، متوجه شدم که آنها هم برخوردهای متفاوت داشته‌اند: یا متوجه رفتار جوانان نشده‌اند، یا اگر شده‌اند، تنبیه‌هایی را اعمال کرده‌اند که صدمات آنها جبران‌ناپذیر بوده است. در نهایت این گروه هم می‌خواست بداند چه کاری درست است. دکتر محمود گلزاری، روان‌شناس،

چند وقتی بود، رفتارها و صحنه‌هایی که در جامعه می‌دیدم، ذهنم را مشغول کرده بود. از خود می‌پرسیدم که این رفتارها طبیعی هستند یا غیرطبیعی‌اند و بر اثر تکرار به یک رفتار عادی تبدیل شده‌اند. تا این که سردبیر «رشد جوان» از من خواستند، در این زمینه با دکتر محمود گلزاری مصاحبه کنم. فرصت را غنیمت شمردم و به سراغ همان جوانانی رفتم که ذهنم را مشغول کرده بودند؛ چه آن‌هایی که درگیر موضوع بودند و چه آن‌هایی که با موضوع اصلاً درگیر نبودند. برخورد اولشان خیلی جدی نبود و توأم با شوخی به سؤالات

● پیامدها یا عواقب عشق‌های دوره‌ی نوجوانی کدام‌اند؟

در مرحله‌ی اول، وقتی پدرها و مادرها متوجه موضوع و ارتباط می‌شوند، یا به شدت بچه‌ها را تنبیه می‌کنند یا آن‌ها را وامی‌دارند باهم ازدواج کنند که هر دو راه‌حل ایراد دارد. دیده‌ایم، ازدواج‌هایی که بر مبنای عشق‌های دوره‌ی نوجوانی صورت گرفته‌اند، به سرعت به طلاق، افزایش انحرافات اخلاقی و قربانی شدن بچه‌ها در هر دو گروه پسرها و دخترها انجامیده‌اند. من شاهد

رد می‌کنند و بعضی دیگر عشق‌های زمینی را پلی برای عشق به خداوند می‌دانند.

من دیرگاهی است که با جوانان در ارتباط هستم و خصوصیات مختص این دوران را می‌شود رشد جسمی، استقلال طلبی، و بیداری و شکوفایی میل جنسی دانست. در این سنین تغییرات متعددی در نوجوان اتفاق می‌افتد؛ از جمله گرایش به جنس مخالف. البته این گرایش طبیعی، الهی و هدفمند است که باید به سوی ازدواج سوق پیدا کند.

● آقای دکتر، مفهوم عشق چیست؟

بخش بزرگی از منابع اخلاقی، عرفانی و تربیتی، به عشق پرداخته است. عشق حقیقی و عشق به خداوند، یعنی عشقی که حافظ، مولانا، جامی، سنایی و عطار از آن یاد می‌کنند، چندان بشری و زمینی نیست. اگر غزل‌های ناب سعدی درباره‌ی عشق‌های زمینی و بشری است، در حد تفضل‌های عاشقانه و شاعرانه است. به هر صورت، بزرگانی مثل ابن سینا، عشق مجازی را نقد و

بسیاری از این مشکلات بوده‌ام و به همین دلیل ضروری است این مسئله را جدی بگیریم.

همه‌ی حرف من این است که «چنین کششی طبیعی است. ریشه در طبیعت انسان‌ها دارد و میلی خداداد است». نه پدران و مادران، نه خود بچه‌ها، و نه مربیان مدارس، هیچ کدام از این موضوع آگاه نیستند و نمی‌دانند چه باید کرد. یک پدیده‌ی طبیعی، در بستر پنهان کاری و ناآگاهی می‌رود که آسیب برساند. ما جلوی پدیده‌ی طبیعی را که نمی‌توانیم بگیریم. نمی‌توانیم به دختری در نوجوانی بگوییم که میلی به پسری نداشته باش یا برعکس. اتفاقاً ما می‌گوییم که اگر میل داشته باشد، سالم است و طبیعی. بهترین و سالم‌ترین راه ارتباط، ازدواج است. فاصله‌ی بیداری غریزه‌ی طبیعی تا ازدواج در جامعه‌ی ما خیلی طولانی و حداقل ۱۰ سال است. در این ده سال ما خیلی چالش و بحران داریم. وقتی می‌گوییم این پدیده طبیعی است، مقصودمان این نیست که باید به آن دامن زد، یا وقتی پیدا شد، به ارتباط منجر نشود. مثل این است که اگر گرسنه شدیم و غذا گیرمان نیامد، طبیعی است که برای رفع گرسنگی دزدی کنیم. خیر، این رفتار غیرطبیعی است. می‌توان با روزه گرفتن و یا کارهایی غیر از دزدی، بر گرسنگی پیروز شد.

ارضای غریزه‌ی جنسی با ازدواج صورت می‌گیرد. روان‌شناس معروفی به نام استرنبرگ، بحثی دارد که نام آن را «مثلث عشق» یا «مثلث ازدواج» گذاشته است. سه رأس این مثلث عبارت‌اند از: صمیمیت، تعهد و شور شهوت. اگر این سه توماً باهم

اتفاق بیفتد، ازدواج خوبی صورت می‌گیرد.

● آیا حرف اسلام هم همین است؟

بله، حرف اسلام هم همین است. ازدواج مسئولیت بزرگی است که به دنبال خود، تعهد و استقلال را به همراه دارد.

ما به جوانان می‌گوییم، شما چند راه بیش‌تر ندارید. یکی این که با جنس مخالف رابطه برقرار کنید و به سرعت به مرحله‌ی غریزی برسید. به خودتان هم بگویید، یک کشش غریزی است و ایرادی ندارد. هیچ فرهنگی این بی‌بندوباری را قبول ندارد. طبیعت زن‌ها هم اصلاً نمی‌پذیرد. چون در برخورد اول،

هیچ فرهنگی این بی‌بندوباری را قبول ندارد

هدف زن از برقرار کردن ارتباط دو مورد است: یکی عاطفه و دیگر آرمان طولانی. این نتیجه‌ی یک تحقیقات جدی روان‌شناسی است. طبق یافته‌های آخرین مطالعات غربی‌ها، تفاوت زن با مرد در این است که زن در برخورد با مرد، در مرحله‌ی اول از او عاطفه و عشق پایدار می‌خواهد، در حالی که مرد به جای عاطفه به غریزه‌ی کوتاه‌مدت فکر می‌کند.

یک روان‌شناس زن به نام شیبیل هایر، در کتابش که به فارسی هم ترجمه شده است، می‌گوید: گرچه فرهنگ آمریکایی تا اندازه‌ای می‌پذیرد که دختران رابطه‌ی غریزی برقرار کنند، اما درصد بالایی از دختران دچار پریشانی و اضطراب

می‌شوند و نمی‌پذیرند و نمی‌خواهند که به این گونه ارتباطات ادامه بدهند؛ چون ذاتشان این گونه ارتباطات را نمی‌پذیرد.

● بعضی جوانان می‌گویند می‌خواهیم فقط دوست شویم، یک دوستی پاک و ساده و بدون کشش‌های غریزی. برقراری چنین رابطه‌ای امکان‌پذیر است؟

نه نمی‌شود. طبیعت دو جنس اجازه‌ی چنین ارتباطی را نمی‌دهد. این دوستی ساده و سالم، پاک جلو نمی‌رود. عاطفه در دختر و غریزه در پسر آن‌ها را به ارتباط نزدیک‌تری می‌کشاند. قرن‌ها قبل هم سعدی گفته است:

پسر چون به ده بر گذشتش

به بیگانگان گو فراتر نشین

بر پنبه آتش نشاید فروخت

که تا چشم برهم‌زنی خانه سوخت

● درباره‌ی تجربه‌ی دوستی قبل از ازدواج چه نظری دارید؟

کسانی هستند که می‌گویند می‌خواهیم تجربه کنیم. باید جلوی تجربه‌کردن آسیب‌ها را گرفت. نمی‌شود هر چیزی را تجربه کرد. نباید سیگار کشیدن را تجربه کرد. یا نمی‌توان به بچه‌ی کوچک اجازه داد، بازی کردن با گاز را تجربه کند. همه‌ی این تجربیات به کشش‌های غریزی منجر می‌شوند.

بعضی‌ها هم می‌گویند اشکالی ندارد، می‌خواهیم ازدواج کنیم. در حالی که در بررسی‌های ما دیده شده است که انگیزه‌ی اول درصد بالایی از پسران ازدواج نیست. با صحبت و به بهانه‌ی ازدواج وارد این رابطه‌ها می‌شوند، در صورتی که اصلاً ازدواجی در کار نیست و اگر موضوع ازدواج را جدی پیش

بکشیم، زیر بار ازدواج نمی‌روند. پسر ۱۶ یا ۱۷، یا حتی ۲۰ ساله‌ی بی‌کار، چه امکاناتی برای ازدواج دارد؟ دو نفری که ممکن است مذهبشان، تحصیلاتشان، فرهنگشان باهم متفاوت باشد، چگونه ازدواج موفق‌ی خواهند داشت؟ ازدواج عشق‌های تند بیش از ازدواج‌های دیگر به طلاق می‌انجامد. از نظر روان‌شناسان غربی، ازدواج‌های عاشقانه‌ی تند سرانجام درستی ندارند.

دوستی‌ها هم پاک و ساده جلو نمی‌روند. در فرهنگ ما معمولاً این نوع ارتباط همراه می‌شود با

ازدواج عشق‌های تند،
بیش از ازدواج‌های
دیگر به طلاق می‌انجامد

پنهان‌کاری و به اضطراب و ناراحتی به‌دلیل احساس گناه، و به دنبال آن افت تحصیلی، فهمیدن خانواده، دروغ گفتن‌های پشت سر هم

در صورت ادامه‌ی رابطه، و زیر پا گذاشتن مبانی دینی و اخلاقی را در پی خواهد داشت. اگر این رابطه‌ها به خلوت کشیده شوند، سلامت اخلاقی آن‌ها از بین می‌رود و دچار بحران‌های حادی، از جمله تجاوز در قرار عاشقانه یا خشونت در قرار عاشقانه می‌شوند.

یکی از نگرانی‌های طرفین، اضطراب و نگرانی از دست دادن مرد مورد علاقه است و این که نکند با کس دیگری دوست شود. البته این مورد برای هر دو جنس دختر و پسر اتفاق می‌افتد و برای جوانان حسادت عجیبی همراه با اضطراب، نگرانی و افسردگی برای بچه‌هایی که رابطه دارند به‌وجود می‌آید.

● بعضی جوانان نسبت به جسم خودشان حساسیت بیمارگونه پیدا می‌کنند.

بله مشکل دیگر، احساسی است که نسبت به جسم خودشان پیدا می‌کنند. معمولاً بعد از این رابطه، جوانان حساسیتی بیمارگونه پیدا می‌کنند. مثلاً دختری که کمی چاق

است یا پسری که قدش کوتاه است، از این ویژگی خود آزرده می‌شود. مثلاً پسر قبل از این رابطه‌ها، درس می‌خوانده، شاد بوده و شیطننت می‌کرده است. بعد از پیدا کردن دوست دختر، تازه متوجه می‌شود که من قدم کوتاه است. فلانی گفت که دوستش قد بلندتر است. این می‌شود که از قدش متنفر می‌شود. عمل جراحی‌هایی که به‌منظور تغییر شکل اعضای بدن صورت می‌گیرند، ناشی از آن هستند که به قول خارجی‌ها، تصور بدنی به هم خورده و مسائل جسمی زیر سؤال رفته است.

عقوبت دیگر پنهان کردن از خانواده، صرف وقت زیاد برای پنهان کردن از والدین و یا صرف وقت زیاد برای برقراری ارتباط است. این موارد آرامش و فرصت موفقیت در درس، ورزش و هنر را از جوان می‌گیرد و از بین می‌برد. به‌علاوه، دین‌داری خیلی مخدوش می‌شود و بین رابطه و دین‌داری، ناگزیر می‌شوند دین را کنار بگذارند.

● آیا خودکشی یا گرایش به مواد



مخدر هم از عواقب این مسئله است؟

بله، پسرها در اثر سرخوردگی از این رابطه‌ها، به شدت افسرده می‌شوند و در بچه‌های بزرگ‌تر، خودکشی یا گرایش به مواد مخدر دیده می‌شود. دخترها بعد از بی‌وفایی طرف مقابل و سرخوردگی، به خودزنی اخلاقی می‌رسند. فکر می‌کنند همه‌ی پسرها بی‌وفا هستند و تندتند با هر آدم دیگری رابطه برقرار می‌کنند.

بیش از ۹۰ درصد از این رابطه‌ها به ازدواج ختم نمی‌شوند. اگر هم ازدواج کنند، چون نسبت به هم بی‌اعتماد هستند و دائم از فاش شدن رازهایشان توسط دوستانشان نگران‌اند، زندگی بادوامی نخواهند داشت. متأسفانه باز دیده شده است، آدم‌هایی که با کسی رابطه داشته‌اند و سپس با شخص دیگری ازدواج کرده‌اند، گاهی دوستان قبلی دست از سرشان برنداشته‌اند. قرآن هم می‌فرماید: «کسانی که قبل از ازدواج، سابقه‌ی رابطه با کس دیگری را داشته باشند، وفاداری‌شان بعد از

ازدواج خیلی کم می‌شود.»

● **توصیه‌ی شما روان‌شناسان**

درباره‌ی این روابط چیست؟

البته باید متذکر شوم، آخرین رویکرد و راه‌حل، تأکید بر خویش‌داری جنسی است؛ یعنی

جوانان باید بتوانند این میل را مدیریت و کنترل کنند

همان نکته‌ای که ما در منابع دینی داریم. چون این میل و کشش طبیعی و خداداد است، بهترین و سالم‌ترین راه چنین ارتباطی، ازدواج است، ولی نه بلافاصله بعد از بیدار شدن این میل و غریزه‌ی طبیعی. جوانان باید بتوانند این میل را مدیریت و کنترل کنند. تأیید می‌کنم که این کشش طبیعی است و علامت سلامت جوانان است. اما همین موضوع کار را برای آنان سخت می‌کند. چون اگر بخواهند جلوی این غریزه را بگیرند،

مشکلات فراوانی سر راهشان به وجود می‌آید. پس باید از جایی شروع کنند که علاقه‌مند به مبارزه با آن باشند و خودشان را تقویت کنند. حداقل بدانند که این‌گونه رابطه‌ها را نداشتن، خیلی هنر است.

توصیه می‌کنم که از رحمت خداوند دور نشوند و به خاطر رابطه، نماز را ترک نکنند. می‌توانند نمازشان را بخوانند و از گناهی که مرتکب شده‌اند، توبه

کنند که خداوند

بخشند ه ی

مهربان است.

جمله‌ی «جلوی

ضرر را از هر جا

بگیری منفعت

است،» این جا

کاملاً صدق

می‌کند.



غلط نشستن ممنوع!

گفت‌وگو با دکتر افسانه سنه



● مریم سعیدخواه

عکس از: طیبه رحیمی و رضا بهرامی

نشستن، راه رفتن، خوابیدن و یا... همه و همه وضعیت‌های حرکتی هستند که در طول شبانه‌روز چندین و چندبار تکرار می‌شوند. تا به حال فکر کرده‌اید چند ساعت در طول روز می‌نشینید؟ چند ساعت را درست می‌نشینید؟! درست یا غلط نشستن نوعی عادت است؛ عادتی که در صورت غلط بودن، می‌توان آن را اصلاح کرد تا دچار ناهنجاری اسکلتی نشویم. در این ارتباط، گفت‌وگویی کوتاه با خانم افسانه سنه دکترای تربیت‌بدنی و اولین مسئول کمیته‌ی حرکات اصلاحی در فدراسیون آمادگی جسمانی و ایروبیک داریم:

● مسائل فرهنگی و تربیتی چه نقشی می‌توانند در درست یا غلط نشستن داشته باشند؟

روی زمین غذا خوردن و استفاده از توالت ایرانی جزو فرهنگ ماست و در هر دو حالت، زاویه‌ی مفصل زانو از ۹۰ درجه کمتر می‌شود. زمانی که دو زانو یا چهار زانو، قورباغه‌ای، روی یک پا و یا زانوهای خم در سینه می‌نشینیم، به اعصاب ناحیه‌ی زانو فشار می‌آید و این اعصاب آسیب می‌بیند. لذا توصیه می‌شود، برای نشستن از صندلی و در خصوص توالت رفتن نیز از توالت فرنگی استفاده شود.

● خانم دکتر، رعایت اصول صحیح نشستن تا چه میزان در پیش‌گیری از مشکلات ستون فقرات مؤثر است؟

نتایج تحقیقات نشان می‌دهند، بیشتر ناهنجاری‌های وضعیتی از قبیل پشت گرد، کمر گود و یا... که دانش‌آموزان بدان دچار می‌شوند، در اثر عادات غلط رفتاری از قبیل بدنشستن، بد خوابیدن، بد راه رفتن و... به‌وجود می‌آیند. ستون مهره‌ها را به‌صورت یک طناب فرض کنید. زمانی که از یک طرف در آن موج ایجاد کنیم، این موج به سر دیگر آن منتقل خواهد شد. به عبارت دیگر، اگر فردی دچار گودی کمر شدید شود، بعد از مدتی ستون مهره‌های او تغییر وضعیت می‌دهد و او دچار پشت گرد نیز خواهد شد. پس بهترین راه برای جلوگیری از تشدید ناهنجاری‌ها، رعایت اصول صحیح نشستن است.

● برخی افراد هنگام مطالعه، یا انجام تکالیف سر و گردن یا تنه‌ی خود را به جلو متمایل می‌کنند. آیا این حالت درست است؟

وقتی هنگام مطالعه سر یا تنه را به جلو خم می‌کنیم، تعادل در انحنای ستون مهره‌ها به هم می‌خورد. لذا بهتر است در حالت مطالعه یا انجام تکالیف توجه داشته باشیم که لاله‌ی گوش در امتداد مفصل شانه قرار داشته باشد. دست‌ها (هر دو ساعد) بر روی میز و شانه‌ها در یک سطح قرار گیرد. اگر احساس خستگی کردید بلافاصله تغییر وضعیت دهید. پس به‌جای خم شدن به جلو،





۱۳۵ درجه است. در این زاویه فشار کمتری به دیسک‌های ستون مهره، ماهیچه‌ها و تاندون‌های مربوطه وارد می‌آید.

● ناهنجاری‌هایی که در اثر غلط نشستن به وجود می‌آیند، در چه سنی بروز می‌کنند؟ و برای پیش‌گیری از این ناهنجاری‌ها چه باید کرد؟

در هر سنی عادات غلط نشستن مشکلاتی به همراه خواهد داشت. با افزایش سن

باید زمان و انرژی بیشتری را برای کاهش

ناهنجاری‌ها صرف کرد و صد البته نتیجه‌ی

کمتری هم خواهیم گرفت.

اما در «دامنه‌ی رشدی» که از سنین

مدرسه تا پایان مرحله‌ی بلوغ

را شامل می‌شود، اثرات بد نشستن بسیار شدیدترند و عواقب بدتری به همراه خواهند داشت. لذا بهترین زمان برای پیش‌گیری و اصلاح عادات



جسمی زیر کتاب قرار دهیم تا با افزایش ارتفاع کتاب مورد مطالعه، از خم کردن سر به جلو خودداری کرده باشیم.

● گاهی افراد هنگام نشستن روی صندلی لم می‌دهند یا به اصطلاح سرمی‌خورند. آیا به ستون مهره‌های آن‌ها آسیب وارد نمی‌شود؟

یافته‌های تحقیقات نشان می‌دهند که در بهترین وضعیت نشستن، انحنا‌ی ستون مهره‌ها در حالت طبیعی خود قرار می‌گیرند. این بدان معنا نیست که فرد کاملاً صاف بنشیند (زاویه‌ی تنه

با ران ۹۰ درجه).

مطلوب‌ترین زاویه بین ران و تنه حدود



غلط نشستن و اجرای تمرینات و حرکات اصلاحی، سنین شروع مدرسه تا پایان مرحله‌ی بلوغ است.

● اصول صحیح نشستن روی صندلی چیست؟

لاله‌ی گوش در امتداد وسط مفصل شانه قرار داشته باشد. تکیه‌گاه صندلی حدود ۱۱۰ تا ۱۲۰ درجه زاویه داشته باشد. پشتی صندلی در قسمت پایین انحنا‌یی داشته باشد تا گودی کمر را پر کند. اگر برای مدت طولانی از صندلی برای نشستن استفاده می‌کنید، باید در قسمت بالای آن جایی برای استراحت سر و گردن وجود داشته باشد. دست‌ها از ناحیه‌ی آرنج بر دسته‌ی صندلی تکیه داده شوند. پاها از صندلی آویزان نباشد و به صورتی، کف پا روی زمین قرار گیرد، توصیه می‌شود. برای استراحت پاها، از زیرپایی شیب‌دار استفاده شود.





پیش
چشم تو

● علیرضا متولی

دوباره ببینیم

رفتار زیبا می‌شود؛ چیزی که خداوند و پیام‌آوران خدا به ما سفارش می‌کنند. این چکه شعر سپهری، از آن‌جا نظر مرا به خود جلب کرده که وی به‌درستی به یک نکته‌ی مهم روان‌شناسانه اشاره کرده است. سلامت روانی بشر در این است که

نقاشی می‌کرد، معتقد بود: اگر جور دیگری غیر از عادت‌های معمولی خود به هستی نگاه کنیم، آن‌گاه دنیا را پر از زیبایی خواهیم دید. نمی‌خواهم شعر سپهراب را تفسیر کنم. می‌خواهم از زیبایی زبان و نگاه او وام بگیرم و بگویم نگاه زیبا باعث ذهن زیبا می‌شود. تفکر زیبا باعث

تفکر زیبا، رفتار زیبا
سهراب سپهری ۴۵ سال پیش
در شعر بلند صدای پای آب گفت:
چشم‌ها را باید شست
جور دیگر باید دید
سهراب سپهری شاعر که دنیا را زیبا
می‌دید و زیبا می‌پسندید و برای
زیباتر کردن دنیا شعر می‌گفت و

اسیر عادت‌های خود نشود. انسان موجودی است که به راحتی به هر وضعیتی عادت می‌کند.

به‌ویژه عادت به رفتارهای ناپسند و نگاه ناپسند به دنیا برای او کاری بس ساده و سهل است؛ به خاطر همین است که بیشتر انسان‌ها از وضعیت موجود خود راضی نیستند. چون عادت کرده‌اند به هر چیزی طوری نگاه کنند که برایشان تعریف شده است؛ نه آن طوری که آن پدیده واقعاً هست.

یکی از دلیل‌های تنبلی و کسالت، یکنواختی در دیدن است. و بدتر از آن وقتی است که به هر چیزی که می‌بینیم، تعبیرها و تعریف‌هایی هم سنجاق می‌کنیم. وقتی با تعبیر و تفسیر و قضاوت اولیه به پدیده‌ها نگاه می‌کنیم، از کسالت و بی‌حالی به هیجان‌های دروغین مثل کینه‌ورزی یا عشق‌های بی‌اساس و وقت‌گیر دچار می‌شویم. این نوشته نمی‌خواهد چیزی

به تو یاد بدهد یا نکته‌ای را به تو تحمیل کند؛ بلکه در پی آن است که ذهن تو را قلقلک بدهد. اگر بتوانی رابطه‌ای بین کلمات کلیدی این نوشته پیدا کنی، کم‌کم در رفتارت تغییرات خوبی پیدا می‌شود. این کلمات عبارت‌اند از: دیدن، شستن چشم‌ها، جور دیگر دیدن، عادت، سلامت روانی، کینه‌ورزی، عشق‌های بی‌اساس و...

تفکر زیبا باعث رفتار زیبا می‌شود؛ چیزی که خداوند و پیام‌آوران خدا به ما سفارش می‌کنند

نردبان رشد

اگر من بتوانم با کلمه‌هایی که در نوشته‌ام می‌آورم، افکارت را از حالت ساکن به حالت فعال در بیاورم، به تو کمک کرده‌ام یک یا چند پله از نردبان رشد فکری و عاطفی بالا بروی. تفاوت کسی که از یک پله پایین‌تر به هستی و پیرامونش نگاه می‌کند با کسی که همین کار را از یک یا چند پله بالاتر انجام می‌دهد، چیست؟

پس در طول سال تحصیلی تابلوهایی به تو نشان می‌دهم که همیشه با تو هستند؛ اما از کنار آن‌ها بی‌تفاوت رد می‌شوی. این بی‌تفاوتی به خاطر آن است که به حضور آن‌ها در زندگی‌ات عادت کرده‌ای. مثل طرح و نقش قالیچه‌ای که زیر پای

توست و شاید حتی ندانی که در طرح این قالیچه گل هست یا مرغ یا هردو!

رمزگشایی‌ها

خب! دوست عزیز من، ما در این نوشته‌ها می‌خواهیم با هم به درون بعضی از این پدیده‌ها و امکانات پیرامون مان نفوذ و آن‌ها را رمزگشایی کنیم. با این رمزگشایی‌ها جور دیگر دیدن را آغاز می‌کنیم. با این رمزگشایی‌ها درواقع چشم‌هایمان را برای جور دیگر دیدن شست‌وشو می‌دهیم. و بعد به گوش‌ها می‌پردازیم تا از گمشده‌ی بشریت امروز، یعنی خوب شنیدن، رمزگشایی کنیم. به درون حس لامسه هم می‌رویم تا به مفهوم نوازش که نیاز همیشگی بشر است، برسیم. بعد از آن حس بویایی را بهانه می‌کنیم تا به موضوع پیش‌بینی تغییرات آینده‌ی زندگی بپردازیم. به حس چشایی هم سری می‌زنیم تا بهانه‌ی خوبی باشد برای پرداختن به مزه‌ی خوب زندگی. یک حس دیگر هم هست که بعدها درباره‌ی رمز و راز آن مطالبی خواهم نوشت.

نکته‌ی آخر این که رمز و راز جاودانگی سهراب سپهری و بسیاری از هنرمندان دیگر در همین است که هستی را جور دیگری حس می‌کردند.



● احمد عربلو

فایده‌ی فلسفه!

چه طوری؟
پسر با اشاره به جوجه‌ها گفت:
«این یکی، آن هم دو تا. بنابراین،
یک با دو می‌شود سه تا!»

پدر لبخندی زد و گفت: «چه قدر
جالب! پس فلسفه این است، چه
خوب! تازه، باعث صرفه‌جویی هم
می‌شود!»

بعد یکی از جوجه‌ها را به طرف
خودش کشید و جوجه‌ی دیگر را
در بشقابی گذاشت و به همسرش
داد و رو به پسرش گفت: «خیلی
خوب شد. این دو تا جوجه سهم ما
و سومی هم طبق فلسفه‌ی خودت،
سهم تو! بخور، نوش جان!»



از این حکایت بی‌مزه نتیجه
می‌گیریم که:

۱. با فلسفه فلسفه کردن، شکم
آدم سیر نمی‌شود.

۲. فلسفه خیلی خوب است، اما
احترام به پدر و مادر واجب‌تر است!

۳. هنوز هیچی نشده، کفگیرمان
ته دیگ خورده که مجبور شدیم این
مطلب را بنویسیم!!

یک شب، سر سفره‌ی شام، پدرش
از او پرسید:

– پسر، ما که بالاخره نفهمیدیم
این درس فلسفه که تو خواندی یعنی
چه و به چه دردی می‌خورد!

پسر، بادی به غیغب انداخت و
کراواتش را روی سینه‌اش جابه‌جا
کرد (نپرسید که چرا موقع شام، آقا
پسر داستان ما کراوات بسته بود!)
و گفت: «خیلی معذرت می‌خواهم
پدرجان فهم این موضوع برای شما
که سواد ندارید سخت است، اما من
سعی می‌کنم که با یک مثال، آن را
برای شما روشن کنم.»

و بعد به دو جوجه‌ی بریان شده که
وسط سفره‌ی شام بودند، اشاره کرد
و پرسید: «پدرجان! شما می‌گویید
که در این سفره، چند تا جوجه
هست؟»

پدر با تعجب جواب داد: «معلوم
است، دو تا!»

پسر دوباره بادی به غیغب انداخت
و گفت: «اما فلسفه ثابت می‌کند که
این جا سه تا جوجه هست.»

پدر گفت: «جل الخالق!

مانده بودیم که برای این شماره‌ی
«رشد جوان» چه بنویسیم که به قول
معروف نه سیخ بسوزد و نه کباب که
یک‌دفعه یادمان آمد، سردبیر فعلی
رشد جوان علاقه‌ی عجیبی به فلسفه
دارد! (تا این جای مطلب هیچ ربطی
به طنز ندارد!)

بعد با خودمان گفتیم که برای
خوش‌آمد ایشانش، یک مطلب در
مورد فلسفه بنویسیم که هم دیگران
بخوانند و لذت ببرند و هم این که
با آوردن نام سردبیر، باعث شهرت
ایشان نیز بشویم!

ضمناً تهدید می‌کنیم که اگر
سردبیر مجله این مطلب را چاپ
نکند، او را وادار کنیم که از اول تا
آخر این شماره‌ی رشد جوان را
بخواند!



می‌گویید یک آقا پسر به ظاهر
درس‌خوان که با سلام و صلوات
فراوان برای تحصیل فلسفه به خارج
از کشور رفته‌بود، بعد از اخذ مدرک
لیسانس برای دیدار پدر و مادرش به
شهرشان برگشت.

زمان و نحوه برگزاری المپیادهای علمی کشور

● نصرالله دادار

پای صحبت بهزاد صولتیان، مدیر روابط عمومی باشگاه دانش‌پژوهان جوان

«المپیادهای علمی»، از مهم‌ترین آزمون‌های علمی کشور هستند که هر سال در سراسر کشور برگزار می‌شوند. اطلاع به موقع از زمان، شرایط و نحوه برگزاری این المپیادها، از جمله نیازهای مبرم دانش‌آموزان دوره‌ی متوسطه است. به منظور آگاهی از چگونگی برگزاری این آزمون‌ها که هم‌اکنون در هفت رشته‌ی علمی شامل ریاضی، فیزیک، شیمی، کامپیوتر، زیست‌شناسی، ادبی و اختر فیزیک (نجوم) برگزار می‌شوند، گفت‌وگویی با آقای بهزاد صولتیان، مدیر روابط عمومی «باشگاه دانش‌پژوهان جوان» انجام داده‌ایم که توجه شما را به آن جلب می‌کنیم.

مسئولین و اعضای کمیته‌های علمی آشکار شد و نخستین مدال طلای ریاضی در کشور سوئد به دست آمد. به این ترتیب تیم ایران به آرامی در همه‌ی رشته‌ها به مرز ده تیم برتر جهان^۱ رسید.

محمدعلی نجفی، پس از دیدار با مقام معظم رهبری که در آن زمان مسئولیت ریاست جمهوری اسلامی ایران را برعهده داشتند، عازم مسابقات شدند. در حالی که هیچ‌کس شانس برای

● ابتدا به صورت خلاصه بفرمایید، المپیادهای علمی در جهان و ایران از چه سابقه‌ای برخوردارند و در حال حاضر، ایران در المپیادهای جهانی چه جایگاهی دارد؟

سابقه‌ی مسابقات علمی که ما امروز آن را به نام «المپیاد» می‌شناسیم، به سال‌های نخست دهه‌ی ۱۹۶۰ برمی‌گردد. در سال ۱۹۵۸، چند کشور اروپایی شرقی یک مسابقه‌ی ریاضی را پایه‌گذاری کردند که نخستین دوره‌ی آن با حضور پنج تیم و در کشور رومانی برگزار شد. بعدها با افزایش تعداد شرکت‌کنندگان و حضور دانش‌آموزان نخبه‌ی سراسر جهان، این مسابقات به المپیاد ریاضی تغییر نام یافت و به تدریج دیگر المپیادها نیز به همان ترتیب پا به عرصه‌ی وجود نهادند.

جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۶۶ برای اولین بار با دریافت دعوت‌نامه‌ای از بیست‌وششمین المپیاد جهانی ریاضی در کشور کوبا، با حضور دانش‌آموزان ایرانی در این مسابقات موافقت کرد. شش نفر برگزیده‌ی سومین مسابقات ریاضی کشور، به سرپرستی دکتر

● «باشگاه دانش‌پژوهان جوان» که هم‌اکنون متولی برگزاری المپیادهای علمی دانش‌آموزان سراسر کشور است، چگونه تأسیس شد؟

در نخستین سال‌های برگزاری المپیادهای علمی کشور، امور مربوط به این المپیادها در واحدی از «سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی» وزارت آموزش و پرورش به نام واحد «المپیاد» انجام می‌گرفت. اما با افزایش تعداد دانش‌پژوهان و متنوع شدن فعالیت‌های مربوط به

ایران نخستین مدال طلای المپیاد ریاضی جهان را در کشور سوئد به دست آورد و به آرامی در همه‌ی رشته‌ها به مرز ده تیم برتر جهان رسید



گزینش، آموزش و اعزام به مسابقات جهانی، و همچنین ضرورت حمایت از آنان در ادامه‌ی مسیر که با وظایف سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی هم‌خوانی نداشت، طرح تأسیس مجموعه‌ای جدید برای

اهداف نمایشگاه دانش‌پژوهان جوان عبارت‌اند از: شناسایی، جذب، پرورش، حمایت و هدایت دانش‌آموزان و جوانان بالاستعداد کشور و رشد سطح آموزش و پرورش آنان از طریق شرکت در مسابقات معتبر علمی جهانی و تشکل آنان در قالب گروه‌های پژوهشی و علمی. اعضای باشگاه عمدتاً جوانان برجسته‌ی دوره‌ی متوسطه هستند که در یکی از مسابقات معتبر علمی داخلی، منطقه‌ای و یا جهانی برگزیده شده‌اند و مادامی که مشغول تحصیل هستند، عضویت

دانش‌آموزان با ثبت‌نام از طریق دفتر دبیرستان، آمادگی خود را برای شرکت در آزمون مرحله‌ی اول که به‌صورت چندگزینه‌ای و در بهمن‌ماه هر سال برگزار می‌شود، اعلام می‌کنند

کمیته‌های علمی باشگاه دانش‌پژوهان جوان برگزار می‌شود. حدود چهل نفر از شرکت‌کنندگان برتر این مرحله به مرحله‌ی سوم راه می‌یابند. مرحله‌ی سوم که در تابستان و به صورت متمرکز در باشگاه دانش‌پژوهان جوان برگزار می‌شود،



شامل دو بخش حضور در اردوی آموزشی و شرکت در آزمون‌های متعدد نظری و عملی است. در پایان دوره‌ی تابستانی، حداکثر ۱۸ نفر در المپیاد ادبی، ۱۲ نفر در المپیاد ریاضی، ۱۰ نفر در المپیاد فیزیک و اختر فیزیک (نجوم) و ۸ نفر در سایر المپیادها به‌عنوان تیم ملی انتخاب می‌شوند و به آنان مدال طلای کشوری داده می‌شود.

اعضای تیم‌های ملی از آزمون سراسری دانشگاه‌ها معاف هستند و می‌توانند مطابق گروه آزمایشی دیپلم و پیش‌دانشگاهی خود، رشته و دانشگاه مورد نظر خود را انتخاب کنند. نفرات دوم و سوم هم که مدال‌های نقره و برنز گرفته‌اند، در صورت قبولی در آزمون سراسری دانشگاه‌ها در سال بعد، امکان استفاده از ۱۰ درصد سهمیه برای انتقال به رشته و دانشگاه مورد علاقه‌ی خود را در زیر گروه مربوطه خواهند داشت. اما نفرات اول در ادامه، ضمن حضور در یک دوره‌ی آموزشی ویژه و شرکت در آزمون‌های متعدد، به

انجام این امور مطرح شد و آقای دکتر حداد عادل، معاون پژوهشی وقت وزارت آموزش و پرورش نام «باشگاه ریاضی‌دانان جوان» را برای آن پیشنهاد کرد. با حضور ایران در

آنان در باشگاه حفظ می‌شود. **تیم‌های المپیاد چگونه انتخاب می‌شوند؟** در حال حاضر، انتخاب اعضای تیم‌ها پس از چهار مرحله انجام می‌پذیرد.



در مرحله‌ی اول، دانش‌آموزان واجد شرایط در آزمونی چندگزینه‌ای که به‌طور هم‌زمان در سراسر کشور برگزار می‌شود، شرکت می‌کنند و حدود هزار نفر از شرکت‌کنندگان این آزمون در هر المپیاد، انتخاب می‌شوند و به مرحله‌ی دوم راه می‌یابند. آزمون مرحله‌ی دوم معمولاً به‌صورت تشریحی است و در مراکز استان‌ها و تحت نظارت مستقیم

دیگر مسابقات جهانی، نام «باشگاه دانش‌پژوهان جوان» برای آن در نظر گرفته شد که اساس‌نامه‌ی آن در سید و چهلمین جلسه‌ی «شورای عالی انقلاب فرهنگی»، در تاریخ ۱۰ آبان ۱۳۷۳ به تصویب رسید. باشگاه دانش‌پژوهان جوان عملاً در شهریورماه ۱۳۷۴ تأسیس شد.

مهم‌ترین اهداف باشگاه دانش‌پژوهان جوان چیست؟

● منابع امتحانی آزمون مرحله‌ی اول المپیادها چیست؟

سؤال‌های آزمون مرحله‌ی اول المپیادهای علمی کشور با توجه به سرفصل‌های مطرح شده در کتاب‌های درسی دوره‌ی دبیرستان طرح می‌شوند. اما دانش‌آموزان معمولاً برای تسلط بیشتر، این سرفصل‌ها را به‌صورت مبسوط در دیگر کتاب‌های کمک‌آموزشی مطالعه می‌کنند. دانش‌آموزان برای کسب اطلاعات بیشتر می‌توانند به پایگاه اینترنتی باشگاه به نشانی www.vsc.ac.ir مراجعه کنند.

با همکاری سازمان‌های آموزش و پرورش استان‌ها در سراسر کشور برگزار می‌شود، دعوت می‌کند. دانش‌آموزان با ثبت‌نام از طریق دفتر دبیرستان، آمادگی خود را برای شرکت در آزمون مرحله‌ی اول که به‌صورت چندگزینه‌ای در بهمن‌ماه هر سال برگزار می‌شود، اعلام می‌کنند.

● شرایط دانش‌آموزان برای شرکت در مرحله‌ی اول آزمون المپیادهای علمی کشور چیست؟

شرایط شرکت در مرحله‌ی اول آزمون المپیادهای علمی برای رشته‌های گوناگون به شرح زیر است:

رقابت می‌پردازند و درنهایت از بین آنان اعضای تیم اعزامی به مسابقات جهانی شامل شش نفر در ریاضی، پنج نفر در فیزیک، پنج نفر در اختر فیزیک (نجوم) و چهار نفر در سایر المپیادها، انتخاب می‌شوند.

● المپیادهای علمی دانش‌آموزان هر سال در چه زمان‌هایی برگزار می‌شوند و دانش‌آموزان چگونه می‌توانند در آن‌ها ثبت‌نام کنند؟

هر سال باشگاه دانش‌پژوهان جوان با ارسال بخش‌نامه، دانش‌آموزان علاقه‌مند و مستعد کشور در دوره‌ی دبیرستان را به حضور در آزمون مرحله‌ی اول المپیادهای علمی که

بی‌نوشته

I. Tipten

شرایط شرکت‌کنندگان در مرحله‌ی اول آزمون المپیادهای علمی کشور

ردیف	المپیاد	سال و رشته‌ی تحصیلی	شرایطی که باید احراز کنند
۱	ریاضی	اول دبیرستان	معدل درس ریاضی سال سوم راهنمایی داوطلب کمتر از ۱۷ نباشد.*
		دوم ریاضی فیزیک	نمره‌ی درس ریاضی ۱ داوطلب کمتر از ۱۵ نباشد.
		سوم ریاضی فیزیک	معدل دروس ریاضی ۲ و هندسه ۱ داوطلب کمتر از ۱۵ نباشد.
۲	شیمی	سوم علوم تجربی و ریاضی فیزیک	۱. معدل دروس شیمی (۱) و آزمایشگاه و شیمی (۲) و آزمایشگاه داوطلب کمتر از ۱۷ نباشد. ۲. معدل دروس ریاضی (۱) و ریاضی (۲) داوطلب کمتر از ۱۵ نباشد. ۳. معدل دروس فیزیک (۱) و آزمایشگاه و فیزیک (۲) و آزمایشگاه داوطلب کمتر از ۱۶ نباشد.
		سوم ریاضی فیزیک	۱. معدل دروس فیزیک (۱) و آزمایشگاه و فیزیک (۲) و آزمایشگاه داوطلب کمتر از ۱۶ نباشد. ۲. معدل دروس ریاضی (۱) و ریاضی (۲) داوطلب کمتر از ۱۵ نباشد.
		اول دبیرستان	نمره‌ی درس ریاضی سال سوم راهنمایی داوطلب کمتر از ۱۶ نباشد.**
۴	کامپیوتر	دوم ریاضی و فیزیک	نمره‌ی درس ریاضی (۱) داوطلب کمتر از ۱۵ نباشد.
		دوم کامپیوتر شاخه فنی و حرفه‌ای و کاردانش	نمره‌ی درس ریاضی (۱) داوطلب کمتر از ۱۵ نباشد.
۵			
۶	زیست‌شناسی	سوم علوم تجربی	معدل دروس علوم زیستی و بهداشت سال اول دبیرستان و زیست‌شناسی و آزمایشگاه (۱) کمتر از ۱۶ نباشد.
۷	ادبی	سوم علوم انسانی و علوم و معارف اسلامی	معدل دروس زبان فارسی (۲) و ادبیات فارسی (۲) داوطلب کمتر از ۱۶ نباشد.
		سوم علوم تجربی و ریاضی فیزیک	معدل دروس زبان فارسی (۲) و ادبیات فارسی (۲) داوطلب کمتر از ۱۸ نباشد.
۸	اختر فیزیک (نجوم)	سال سوم دبیرستان تمامی رشته‌ها	دانش‌آموزان سوم متوسطه در تمامی رشته‌ها.

* از پذیرفته‌شدگان سال اول ریاضی، به‌منظور تشویق و آشنایی بیشتر با المپیاد ریاضی و شرکت در مرحله‌ی دوم المپیاد ریاضی، دعوت به‌عمل خواهد آمد. ولی برگزیدگان تابستانی تنها از میان دانش‌آموزان پایه‌ی دوم و سوم خواهند بود.

** دانش‌آموزان سال اول المپیاد کامپیوتر در مرحله‌ی اول و دوم به‌صورت آزمایشی شرکت می‌کنند و به مرحله‌ی تابستانی راه پیدا نخواهند کرد.



به خود یاد می‌گیرد. به عبارت دیگر، اگرچه استعداد نوشتن در هر کس کمابیش وجود دارد، اما پرورش این استعداد و تبدیل آن به مهارت، برنامه می‌خواهد و کار مداوم.

مشکلی که آسان می‌شود

نوشتن در نظر اول دشوار می‌نماید، به همین دلیل بیشتر بچه‌ها از کلاس‌های انشا گریزان‌اند، و چون متأسفانه، در کلاس‌های انشا هم، نوشتن را درست به آن‌ها یاد نمی‌دهند، این «گریزان بودن» از انشا و نوشتن، تقریباً تا بزرگسالی با افراد همراه می‌شود. اما ما معتقدیم اگر **حافظ** درباره‌ی عشق می‌گوید که: «آسان نمود اول، ولی افتاد مشکل‌ها»، درباره‌ی نوشتن، قضیه برعکس است و باید گفت: «که آن مشکل نمود اول، ولی پیداست ساحل‌ها...»

اساس نویسندگی یا مهارت نوشتن بر چند چیز است:

● **توانایی خواندن؛** یعنی شناخت

محیط خود داشته باشد؟ نه! پس بی‌جا نبود که در گذشته می‌گفتند: «آدم بی‌سواد کور است.» این مقدمه را آوردیم تا هم نیم‌نگاهی به تاریخ زندگی انسان روی زمین داشته باشیم و هم این که شما را متوجه سازیم که نوشتن تا چه حد می‌تواند در رشد و تکامل فردی و اجتماعی تأثیرگذار باشد. آیا می‌دانید آگاه‌ترین قشر هر جامعه که موجب پایداری و بقای جامعه‌ی خود می‌شود، قشر باسواد و تحصیل‌کرده است. و این ریشه در قدرت نوشتن دارد؟

نوشتن چیست؟

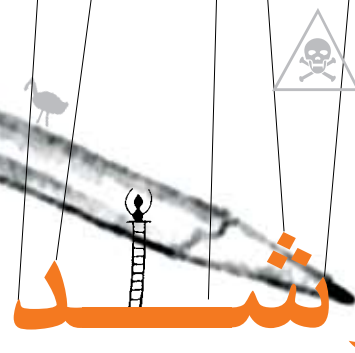
نوشتن نوعی مهارت است. از مهارت‌هایی که امروزه حداقلی از آن برای فرد فرد مردم یک جامعه واجب است؛ هم‌چون نان و آب و پوشاک و... حال که می‌گوییم نوشتن مهارت است، این را هم باید بدانیم که مانند هر مهارت دیگری نیاز به آموختن منظم و با برنامه دارد. مثل صحبت کردن نیست که فرد از کودکی، خود

با اصطلاح «ماقبل تاریخ» که آشنا هستید؟ بله، به دوره‌ای از زندگی انسان که هنوز خط اختراع نشده بود و هیچ بشری نوشتن نمی‌دانست، و البته خواندن هم وجود نداشت، و هنوز انسان نمی‌توانست اثری مکتوب از خودش به جا بگذارد، «دوره‌ی ماقبل تاریخ» می‌گویند. پس اختراع خط را، که خدا هم به آن سوگند خورده است (ن. والقلم و ما یسطرون)، باید سرآغاز زندگی بشر متمدن دانست.

کوری

زندگی هر انسانی هم همین‌طور است. نوجوانی مثلاً ۱۲ ساله را که مطلقاً بی‌سواد است در نظر بیاورید (می‌گوییم ۱۲ ساله، زیرا هنوز آن قدر در جامعه‌ی خود رشد نکرده است که اگر بی‌سواد هم باشد، از هم‌نشینی و برخورد با دیگران از طریق دیدن و شنیدن و سخن گفتن چیزی بیاموزد). آیا چنین نوجوانی می‌تواند درک و شناخت درستی از زندگی و

دی ه



خط که در همان دوره‌ی ابتدایی به‌دست می‌آید.

● **تمرکز ذهن بر کلمات و عباراتی که می‌خواهیم بنویسیم؛** که این هم به مرور و با بیشتر خواندن و مطالعه کردن به‌دست می‌آید.

● **اراده‌ی نوشتن؛** که باید در شخص وجود داشته باشد و این هم بستگی به همت او دارد که آیا اصولاً علاقه به نوشتن دارد یا ندارد!

نوشتن همان خلاقیت است

مهارت نوشتن، خوش‌بختانه مثل مهارت‌های حل مسئله در ریاضی یا درک مطالب علمی در علوم و فنون و... نیست که فرمول‌ها و قواعد ثابت و معینی داشته باشد. نویسنده آزاد است که هر کلمه، جمله یا عبارتی را که می‌پسندد، برای بیان خودش به کار گیرد و آن را روی کاغذ بیاورد؛ درست مثل سخن گفتن؛ البته قاعده‌های کلی زبان، هم در نوشتن و هم در گفتن باید رعایت شود که در این شکی نیست. پس می‌بینیم

که قدرت خلاقه یا خلاقیتی که در نوشتن وجود دارد، در چیزهای دیگر وجود ندارد.

با این حال...!

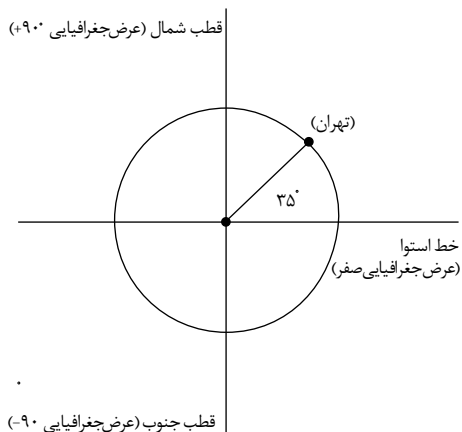
بله، با این حال نباید نوشتن را، البته در سطح بالای آن، دست کم گرفت. چرا که نوشتن عالی‌ترین مهارت از مهارت‌های چهارگانه‌ی زبان، یعنی سخن گفتن، شنیدن، خواندن و نوشتن است. به همین دلیل همه‌ی افراد جامعه (بدون استثنا) به راحتی با یکدیگر می‌گویند و می‌شنوند (دو مهارت اول). بخشی از این عده، یعنی باسوادها، کتاب‌ها و نوشته‌ها را می‌خوانند (مهارت سوم)، ولی تنها بخش اندکی از این گروه باسواد می‌توانند بنویسند (مهارت چهارم). تازه می‌دانیم که عده‌ی بسیار کمی از این گروه به درجات عالی نوشتن می‌رسند و به مقام نویسنده بودن یا مترجم بودن، نایل می‌شوند و چه‌بسا برای سال‌ها و قرن‌ها ماندگار خواهند شد.

GPS

● مهدی شیرزاد

■ عرض جغرافیایی

از هر نقطه روی سطح زمین، شعاعی به مرکز کره زمین وصل می‌کنیم. زاویه‌ی میان این شعاع و خط استوا «عرض جغرافیایی» نام دارد. به‌علاوه باید ذکر شود که نقطه‌ی مورد نظر در نیم‌کره‌ی شمالی واقع است یا نیم‌کره‌ی جنوبی. برای مثال، تهران در عرض جغرافیایی «۳۵° شمالی» قرار دارد.



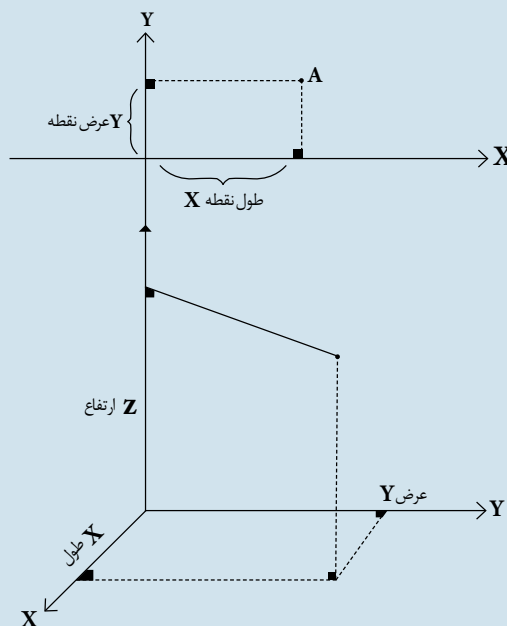
■ طول جغرافیایی

دقت کنید، تنها بیان عرض جغرافیایی برای تعیین مکان نقاط کفایت نمی‌کند. مثلاً نقاط متفاوتی روی سطح زمین وجود دارند که همگی همانند تهران در عرض جغرافیایی «۳۵° شمالی» قرار دارند. لذا به مختصه‌ی دیگری هم نیاز است.

به خط‌های منحنی‌شکلی که از قطب شمال به قطب جنوب کشیده می‌شوند، توجه کنید. به این قاچ‌ها «نصف‌النهار» می‌گویند. نصف‌النهار گذرنده از «گرینویچ» (در حومه‌ی شهر لندن) به «نصف‌النهار مبدأ» موسوم است. نصف‌النهاری که از شهر تهران می‌گذرد، با نصف‌النهار مبدأ زاویه‌ای حدود ۵۱° می‌سازد. این زاویه «طول جغرافیایی» تهران است. به‌علاوه لازم است ذکر شود که نقطه‌ی مذکور در شرق نصف‌النهار مبدأ واقع شده است یا در غرب آن. لذا مختصات جغرافیایی تهران

■ از دستگاه مختصات تا مکان‌یابی دقیق

همگی شما با دستگاه مختصات دکارتی آشنایی دارید. نقطه‌ای به‌عنوان مبدأ مختصات (یا مبدأ سنجش) انتخاب می‌شود. سپس دو محور عمود بر هم گذرنده از آن نقطه رسم می‌گردد. در این دستگاه مختصات، برای تعیین هر نقطه در صفحه به دو عدد (طول و عرض نقطه) احتیاج داریم. برای تعیین محل نقطه در فضا هم به یک محور سوم و به سه عدد (طول و عرض و ارتفاع) نیاز است.



به نظر شما برای تعیین مختصات نقاط روی سطح کره زمین چه می‌توان کرد؟ برای مکان‌یابی نقاط روی سطح زمین از روشی استفاده می‌شود که خیلی شبیه به سیستم مختصات کروی در ریاضیات است. برای تعیین محل نقاط روی سطح کره زمین به سه مختصه نیاز داریم:

- عرض جغرافیایی^۱
- طول جغرافیایی^۲
- ارتفاع از سطح آب‌های آزاد



یک ماهواره GPS

سیگنال‌های رادیویی این ماهواره‌ها را، گیرنده‌های GPS که روی زمین قرار دارند، دریافت می‌کنند و از روی آن‌ها، موقعیت جغرافیایی خود را تشخیص می‌دهند. برای تعیین طول و عرض جغرافیایی لازم است که گیرنده‌ی GPS حداقل با سه ماهواره در ارتباط قرار گیرد. البته برای تشخیص ارتفاع نقطه‌ی مورد نظر، ارتباط با ماهواره‌ی چهارم هم الزامی است. به این روش، کاربری که گیرنده‌ی GPS را به همراه دارد، می‌تواند به‌طور دقیق مکان خود را روی کره‌ی زمین تشخیص دهد.



تصویری از یک گیرنده‌ی GPS

امروزه گیرنده‌های GPS را می‌توان روی انواع خودروها و حتی تلفن‌های همراه نصب کرد. دقت مکان‌یابی بعضی از این‌ها به‌حدی است که مکان‌یابی را با خطایی کمتر از ۳ متر انجام می‌دهند. پس از محاسبه‌ی مکان، سیستم GPS می‌تواند اطلاعات دیگری هم‌چون سرعت، مسیر حرکت، فاصله تا مقصد، زمان طلوع و غروب آفتاب در مکان مشخص شده، و... را محاسبه کند. «ایستگاه کنترل مرکزی» GPS به نام «MCS» در «کلرادو آمریکا» واقع است. این تأسیسات اساساً به نیروی هوایی ایالات متحده تعلق دارد.

پی‌نوشت

1. Latitude
2. Longitude
3. Global Positioning system

عبارت است از:

تهران: ۳۵° شمالی، ۵۱° شرقی
عرض جغرافیایی طول جغرافیایی



■ سامانه‌ی GPS

«سیستم مکان‌یابی جهانی»^۳ (GPS)، یک سیستم ناوبری و مکان‌یابی دقیق است که توسط «دپارتمان دفاعی آمریکا» در سال ۱۹۷۳ طراحی شد. این سامانه در آغاز کاربردهایی صرفاً نظامی داشت، اما در دسامبر ۱۹۹۳، برای کاربردهای تجاری و علمی گسترش یافت. امروزه GPS کاربردهای فراوانی در سیستم‌های ناوبری هواپیماها، کشتی‌ها و اتومبیل‌ها دارد. در کاربردهایی علمی بیش‌ترین کاربرد GPS در علوم زمین‌شناسی و هواشناسی است.

■ ساختار GPS

سیستم کامل GPS از سه بخش تشکیل یافته است:

- بخش فضا
- بخش کنترل
- بخش کاربر

در بخش فضا، ۲۴ ماهواره در مداری به ارتفاع ۲۰/۰۰۰ کیلومتر به گرد زمین می‌چرخند. این ۲۴ ماهواره در شش گروه ۴ تایی مطابق شکل زیر سامان یافته‌اند:



سامانه‌ی ماهواره‌های GPS

چرخش هر ماهواره به گرد زمین ۱۲ ساعت طول می‌کشد؛ یعنی هرکدام در مدت یک شبانه‌روز دومرتبه زمین را دور می‌زنند. هر ماهواره ۵ متر عرض و حدود ۹۰۰ کیلوگرم وزن دارد. ماهواره‌ی GPS «Navstar» نامیده می‌شود.

موسیقی

اشاره

هر شعر خوب نمونه‌ای است که رهروان وادی شعر و شاعری می‌توانند با تأمل در صورت و محتوای آن، به بسیاری از نکات و ظرایف زبانی و بیانی و معانی آن پی ببرند. به این ترتیب، هم‌چنان که بر دانش خود در حیطه‌ی وسیع ادبیات می‌افزایند، تجربه‌های شاعران بزرگ را در عرصه‌های مربوط به شعر مرور کنند و با ظرایف و شگردهای ساختاری و چگونگی بیان، اندیشه و نگاه آنان آشنا شوند. در این سلسله‌مقالات سعی می‌کنیم، همراه با خواندن شعرهایی از بوستان شعر فارسی، در حد توان خود از این شعرها بیاموزیم. می‌توان پا به پای هر شعر، وارد دنیای رنگین و تماشایی آن شد؛ دنیایی که زبان خاص خود را دارد. تردیدی نیست که هرچه با زبان شعر آشناتر باشیم، حظی بیشتر از آن می‌بریم و جهان شعر و شاعران برایمان مأنوس‌تر و مقبول‌تر شود.

شعر چیست؟

اما شعر چیست و با چه ملاک‌هایی می‌توان شعر را از غیر شعر جدا کرد؟ تعریف شعر از تعریف‌های دشوار در «نقد ادبی» است. یکی از دلایل دشواری این تعریف، لغزندگی مفهوم شعر است. مصداق‌های متنوع شعر را به راحتی نمی‌توان در چارچوب یک تعریف جامع و مانع جمع کرد. از طرف دیگر، هر تعریفی از شعر طرف‌دارانی و مخالفانی دارد که قبول همگانی آن را دچار مشکل می‌کند. با این همه وقتی در شعرهای خوبی

که خوانده‌ایم دقیق می‌شویم، درمی‌یابیم که این شعرها عناصری ثابت دارند. بیشتر آن‌ها سرشار از تخیل‌اند، موسیقی و آهنگ دارند، از لحنی عاطفی برخوردارند، حامل اندیشه‌اند، از دیدگاهی متفاوت انسان و جهان را به ما نشان می‌دهند و با زبانی غیرمعمول با ما سخن می‌گویند.

این عناصر مشترک که چون تار و پود در شعرهای شاعران بزرگ به هم تنیده شده است، پس از مطالعه‌ی چند شعر به ما فهم و بینشی می‌دهد که به راحتی می‌توانیم شعر و نثر را از هم تمیز و تشخیص دهیم. پس شاید بهتر باشد به‌جای جست‌وجوی تعریفی برای شعر، با خواندن شعرها، شناختی هرچند مختصر از شعر و ویژگی‌های آن به‌دست آوریم.

نخستین شعری که می‌خوانیم، از **حنظله‌ی بادغیسی** است؛ شاعری که از پیشگامان شعر فارسی دری به‌حساب می‌آید. از این شاعر تنها چند بیت برای ما به یادگار مانده است که همین چند بیت حکایت از توانایی و استادی او دارد. بادغیسی هزار و صد سال پیش از زمان ما می‌زیست. دقت در شعر شاعری با این قدمت می‌تواند به خواننده‌ی شعر آگاهی‌هایی درباره‌ی نوع تفکر و زبان انسان آن روزگار بدهد و او را با آرزوها و تخیلات و احساس و عاطفه‌ی او و بسیاری چیزهای دیگر آشنا کند. غیر از همه‌ی این‌ها، خواننده‌ی شعر حنظله‌ی بادغیسی به مدد

افسون شعر

تأثیر و قدرت برانگیزندگی کلام شاعرانه گاه چنان شنونده و خواننده را افسون می‌کند که در طول تاریخ از شعر به‌عنوان «سحر حلال» یاد کرده‌اند؛ چون قدرتی جادویی دارد و می‌تواند انسان را مستخر خود کند. نخستین چیزی که موجب تفاوت این دو بیت با آن عبارتهای معمولی می‌شود، آهنگین بودن آن است. شکی نیست که در بیشتر مواقع، کلام آهنگین تشخص بیشتری از کلام غیرآهنگین دارد؛ طنینی که

کلام آهنگین در ادراک ما دارد، بسیار بیشتر از کلام غیرموزون است. از گذشته‌های دور، انسان به تأثیر و قدرت جادویی موسیقی کلمات پی برده بود و از آن در مراسم آیینی که جنبه‌ی مقدسی داشت، بهره می‌برد؛ زیرا تکرار موزون و آهنگین عبارت‌ها شور و شعفی ویژه به حاضران در آن مراسم می‌بخشید. مادران می‌دانستند با تکرار آهنگین کلمه‌ها و عبارت‌های ساده، کودکان آرام می‌گیرند و لالایی‌ها به این نحو شکل می‌گرفتند. با گذشت روزگار و تجربه‌های پیاپی، انسان دریافت که می‌تواند به مدد موسیقی کلمات، برخی از احساسات ناگفتنی درونی‌اش را به هم‌نوعانش القا کند. هم‌چنین دریافت که به یاری همین موسیقی می‌تواند مخاطبانش را تحت تأثیر قرار دهد و تأثیر کلامش را با آن بیشتر و بیشتر کند.

موسیقی شعر فارسی

موسیقی شعر فارسی (منظور شعری است که به زبان فارسی دری سروده می‌شود) کم‌کم و از همان آغاز سُرایش شعر به این زبان، صاحب علم و قواعد و قوانین خاص خود شد که به آن، علم عروض و قافیه می‌گویند و موضوعش، بحث درباره‌ی وزن و آهنگ و یکنواختی پایان مصرع‌های شعر است و درباره‌ی چگونگی ایجاد وزن، انواع وزن، درستی و نادرستی آن، اختیارات شاعری و ارتباطات اوزان متفاوت با یکدیگر گفت‌وگو می‌کند. آشنایی با این علم برای علاقه‌مندان شعر و شاعری مفید و کارساز است. با دقت در اشعار

با گذشت زمان

علاوه بر این‌ها می‌توان گفت: موسیقی کلام کیفیتی دارد که ذهن انسان به‌صورت غریزی به آن تمایل می‌یابد و همواره کلام موزون را بر کلام معمولی ترجیح می‌دهد. به تدریج و با گذشت زمان، در تمدن‌ها و ملت‌های مختلف که دارای زبان‌های متفاوت بودند، موسیقی کلام با توجه به خصوصیات و ویژگی‌های هر زبان شکل گرفت و شاخ و برگ پیدا کرد. شاید موسیقی شعر یک زبان بیگانه برای ما چندان آشنا و خوشایند نباشد و گوش ما نتواند آهنگ موزون نهفته در کلام موزون آن زبان را به راحتی دریابد، اما این آهنگ برای کسانی که به آن زبان سخن می‌گویند، مأنوس و مقبول و به راحتی قابل درک است. به‌طور کلی موسیقی کلام (در شعر سنتی) زبان‌های گوناگون بیشتر در تساوی تعداد هجاهاست که گاه عامل خاصی بر آن افزوده می‌شود و همین عامل موجب تمایز

و تفاوت موسیقی کلام در زبان‌های متفاوت می‌شود. مثلاً وزن اشعار انگلیسی و آلمانی با تکیه بر هجا شکل می‌گیرد که این وزن، با تأکید در تلفظ به یکی از هجاهای داده می‌شود. هم‌چنین، در زبان‌های فارسی، عربی، یونانی و سانسکریت، کوتاهی و بلندی هجاهاست که در نظم و مکان معین خود به موسیقی کلام منجر می‌شود. همان‌طور که می‌بینیم، در دو بیت یاد شده از حنظله‌ی بادغیسی، موسیقی کلام مبتنی بر نظم تعداد معینی از هجاهای کوتاه و بلند در مکان معین است؛ یعنی همان نظمی که در زبان فارسی موجب پدید آمدن وزن‌های متفاوت شعر شده است. این نظم در زبان فارسی گاهی به‌صورت مجازی به معنای مطلق شعر و در برابر نثر به‌کار می‌رود. دلیل این کاربرد نیز چیزی نیست جز اهمیت موسیقی کلام در ذهن و زبان شاعران و ادیبان ایرانی در سالیان سال سرایش شعر فارسی.

«خوش‌آهنگ‌تر» را به اوزانی بدهند که بیش‌تر در شعر فارسی کاربرد دارند. اما موسیقی شعر فقط به وزن و آهنگ هجاهای کوتاه و بلند آن محدود نمی‌شود. عناصری مانند قافیه، ردیف، قافیه‌ی درونی، هم‌نواپی حروف در کنار هم و... بر کیفیت موسیقایی شعر می‌افزایند.

شاعران فارسی‌زبان و هم‌چنین مطالعه‌ی علم عروض می‌فهمیم که اوزان شعر فارسی بسیار متنوع و بیش از سیصد نمونه از آن‌ها موجود است. برخی از این وزن‌ها بسیار رایج‌اند و شاعران بسیار از آن‌ها استفاده می‌کنند و برخی دیگر مهجورند و کمتر مورد توجه بوده‌اند. همین موضوع سبب شده است، برخی عنوان



عمودی

۱. استان سه‌بخشی در شرق و شمال ایران- عنوان احترام‌آمیز.
۲. پیامبر رحمت است- طعم نمک- غذای بیگانه.
۳. سال آذری- لقب امام نهم شیعیان جهان که به سال ۲۲۰ ه‍.ق به شهادت رسید و در کاظمین بارگاه دارد- این طرف، دنیا.
۴. فهرستی در پایان کتاب‌ها یا مجلات- برای توقف کشتی به کار رود، نویسنده.
۵. تکرار حرف آخر- نوعی پیکان- تغییر.
۶. در مقابل رکود با حرفی اضافه- دوستان- دوسوم شغل.
۷. حرف ندا در فارسی- بزرگان- پیامبری است.
۸. پشت خمیده- محصول صدف- شیر.
۹. نشانه‌های خدا- او- بعد از هفده.
۱۰. نقیض خیر- نام ماندلا- از آن طرف هنر است- یازده.
۱۱. دانشگاهی در ینگه دنیا- گروه- کسی را به بهانه‌ای از جایی بیرون کردن.
۱۲. از بخش‌های هنر رزمی ووشو- ایلید و اودیسه از اوست- مادر ترک.
۱۳. کسی را راهی کردن- امر توقف.
۱۴. این جا- پاتک- اسبی به رنگ قرمز دار چینی.
۱۵. امید آینده است که روز ۱۳ آبان را به نامش ثبت کرده‌اند- شهر ۵۰۰ ساله‌ی ایرانی که در لوحه‌های گلی سومریان «آرتا» نامیده شده است.

باسمِ جدول شمارہ دی قبل

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ن	ا	م	ج	و	د	م	ا	د	م					
م	ا	ہ	م	د	ر	ی	ہ	ا	ت					
ک	ا	ر				ک	ی	ج	ہ					
						ن	ا	ن						
ج	ن	ن	ت	و	ل	د								
و	ا					ا	ل	ہ	ا	م				
ا	خ	ر	و	ی		ن	ا	خ	و	ن				
ن	و	ح	ی			ر	ن	و	ی					
ا	ب	ی				د	و	ن						
ر	م	ا	ی			ت								
ر	ج		م	ہ	ی		ب	د	ر	ی				
ا	د	م	ی			ن	ف	ت						
ن	ا	و	ر	د		ر	و	ز	ی					
د	د					ا	م	ا	ل	ا	ی			
ہ	ن	ر				و	ا	ل	د	ہ	م			

۱۰ نف: زندگان، جوانی، اهدا می‌شود.
یادتان نرود نام و نام خانوادگی، نشانی کامل منزل و شماری تلفن خود را بنویسید، به
و به نشانی صندوق پستی مجله بفرستید.

[illegible]